

سفرنامه

ابراهیم صحافی

تهرانی

با تهمام

محمد مشیری



شرکت مولفان و مترجمان ایران

سماوه ثب کابخانه ملی

محل فروش :

کلیه شعبه های مؤسسه انتشارات امیر کبیر در تهران و شهرستانها
و انتشارات فرزانه - و مرکز نشر سپهر روبروی دانشگاه تهران .
دفتر مرکزی شرکت تهران و نک خیابان آفتاب شماره ۲۱
تلفن ۰۶۸۸۰۰۴ - ۰۶۸۴۹۱۰

سفرنامه
ابراهیم صحابی‌اش
تهرانی

با تهمام
محمد مشیری



شرکت مؤلفان و مترجمان ایران



شرکت نوگان و ترجان ایران

-
- سفرنامه ابراهیم صعاف باشی تهرانی
 - به اهتمام محمد مشیری
 - چاپ اول
 - دی سال ۱۳۵۷ خورشیدی
 - پنج هزار نسخه
 - چاپخانه کاویان

هیئت مدیره
شرکت مؤلفان و مترجمان ایران

عبدالرحمان پارسا

مهند عزت الله تبرانداز

محمد رضا جعفری

عبدالرفع حقیقت «بیفع»

دکتر علی صدارت «نیم»

دکتر ذیح الله صفا

دکتر نضرت الله کاسی

مهند محمد کیوان

جواد محمدزاده

مهند ناصح ناطق

مقدمه

چند سال پیش دوست دانشمند آقای دکتر محمد اسدیان که در باره سفر نامه های جهانگردان و بازرگانان ایرانی و کسان دیگری که به عنایین گوناگون به خارج ایران مسافرت هائی کرده اند و نیز اروپائیان و سیاحانی که در دوران های مختلف به کشور مأمد و مشاهدات خود را بصورت سفر نامه ها و گزارش های مختلف آنان که مورد استفاده جهانیان قرار گرفته است، تحقیقات وسیع و عمیقی انجام داده اند و پایان نامه دکترای ایشان هم در مورد سفر نامه ها است، از نظر لطف و محبت مخصوصی که به بنده نویسنده این سطور دارند از کتاب نفیسی به نام «سفر نامه صحافباشی» نام بر دند و نیز عکس نسخه منحصر به فرد آن را در اختیار مگذار دند.

نسخه عکس این کتاب به پایمردی دانشمند گرامی آقای عبدالله انوار که از مردان باصفای بیریا و وارسته است در اختیار آقای دکتر اسدیان قرار گرفته بود. وایشان با اجازه استفاده از نسخه خطی متعلق به خود مرا به چاپ و انتشار آن تشویق فرمودند.

اینک باسپاسگزاری از ایشان مایه خرسندی و خوشحالی است که توفيق چاپ و انتشار آن را بdest آورده‌است.

مشخصات کتاب

این کتاب در ۱۴۹ صفحه که هر صفحه آن ۹ سطر کامل دارد، با خط شکسته تعلیق به خط ابوالقاسم آشتیانی، به قطع رقعی در روی کاغذ فرنگی سبز نوشته شده و جلد آن از مخل سبز باگل و بوته ضربی و درون جلد از تیماج قرمز ساخته شده و در سال ۱۳۲۹ هجری قمری از کتابخانه اندرون شاهان قاجار به «کتابخانه دولتی ایران» با شماره ۴۹۵ منتقل شده است.

پس از تشکیل «کتابخانه ملی» بساایر کتب به آن کتابخانه انتقال یافته و در گنجینه نفایس خطی فارسی تحت شماره ۰/۳۵۰ ف نگهداری می‌شود.
آقای دکتر محمد اسدیان می‌نویسنده:

«این کتاب کوچک و نفیس از لحاظ احتوای مطالب جالب و شیرین خاطرات سفر یک ایرانی به دور دنیا در هشتاد سال پیش نهایت مفتتم است..... و نمودار دلچسبی است از خاطره‌ها و برداشتهای یک ایرانی دوران قبل از مشروطیت از آنچه در کشورهای پیشرفته خارج دیده و فرمیده است و هر بار که نویسنده در مقام مقایسه آنها با آنچه در ایران

۱- مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی، شماره ۲، سال ۲۳، ص ۲۹۴.

و میان ایرانیان آن زمان وجود داشته است برمی‌آید، واقعاً نکته‌های دلنشین و عبرت‌انگیزی را عنوان می‌کند که بررسی و تحقیق در آنها خالی از لطف و بهره نتواند بود و در مجموع کتابی است به زبان ساده و خودمانی و مطالعه آن بسیار سرگرم‌کننده ولذت‌بخش.

مراحل و مسیر مسافرت

صحافباشی مؤلف این سفرنامه دردهم ذی‌العجم سال ۱۳۱۴ قمری از طریق انزلی (بندر پهلوی) – آستارا و بادکوبه به پetroفسکی^۱ رفته و از آنجا با قطار عازم مسکو شده و پس از دوروز اقامت بطرف برلین حرکت کرده دو روز نیز در این شهر توقف داشته و از آنجا بوسیله قطار و کشتی در ۲۲ ذی‌العجم به لندن رسیده است. او که جواهرات بقول خود امانتی را که همراه داشته، چون نتوانسته است با اقامت ۱۲ روزه‌خود در لندن به فروش برساند عازم پاریس شد ولی با پنج روز توقف در پاریس هم امکان فروش جواهرات را پیدا نکرد و مجدداً به لندن بازگشت: «... اینجا کاری صورت نگرفت. جواهرات امانتی هم به حدی گران است که ابدأ کسی نزدیک نمی‌آید. مردم می‌خندند و نمی‌گویند چند می‌خریم. باری شبرا به راه آهن

۱- نام بدری واقع در شمال غربی دریای خزر حدود متصرفات روسیه که با حاج‌گالا می‌گرید.

نشسته ظهر جمعه به لندن رسیدیم .. ص ۵۵ .

این بار یک ماه تمام در لندن مقیم بوده و ظاهر ا باز هم امانتی های او به فروش نرفته که گویا در هفت آخ ر توقف در این شهر موضوع فیصله یافته است. «... امروز بنا بود بطریق آمریکا عازم شوم، برای جواهر های امانتی مردم تعویق افتاد، قرار شد هفت آن دیگر بروم معهدا در محلی که بليت گرفته بودم اطلاع دادم که اين هفت آن نمی توانم بروم ...» . ۷۷

و بالاخره در روز شنبه نهم صفر ۱۳۱۵ به قول خود باکشتنی بزرگ و ملوکانه ای بنام «نيويارك» عازم نیویورک شده: «... کشتی بزرگ و عالی دیده شد که نام شریف شن نیویارک است این کشتی از بس که ملوکانه است و بزرگ، وقت غذا خوردن شیپور میزند: مت加وز از دویست نفر در سر میز غذا بودند در درجه دوم که من بودم. باری دریا آرام و خوب بود و مردم خوش حال بودند.. ص ۸۰ » و پس از یک هفته یعنی بعد از ظهر روز شنبه شانزدهم صفر وارد نیویورک می شود مجسمه آزادی و ساختمانهای چند طبقه این بندر جلب توجه او را مینماید.

«... شنبه شانزدهم - دریای آتلانتیک - امروز بعد از ظهر وارد نیویورک شدیم از دهن کشتی وارد می شود دو قلعه خیلی محکم در دو طرف دهن بنا نموده اند همچنین هیکل آدمی را از چدن ریخته اند وسط آن تنگه نصب نموده اند که یک دستش را بلند نموده است اینجاها عمارتش اکثر هفده

«... قطار راه‌آهن در حرکت است یعنی بطرف مغرب آمریکا می‌رویم. شب و روز در حرکت است همه روزه جنگل و چمن دیده می‌شود ... کوه‌های خیلی سبز و با صفات آبشارها و درختها به آسمان است ... ص ۱۰۱ و ۱۰۳». سرانجام در غرب آمریکا وارد شهر وانکوور (در سفرنامه وانکوبه) و جزیرهٔ ویکتوریا می‌شود و پنج روز در این سامان رحل اقامت می‌افکند تا اینکه با کشتی بنام «ملکه هندوستان» که برادر پادشاه ژاپون نیز از مسافران آن بوده اقیانوس کبیر را برای دیدار ژاپون در می‌نوردد. صحاباشی در این سفر دریائی که دوازده روز طول کشید نهایت ملوان و خسته می‌شود و تنها همدم و مونس او کتاب سعدی شیرازی بوده است: «... در صورتی که صبح دوشنبه به یوکوحا مرسیم دوازده روز از یک طرف دریائی پاسیفیک بطرف دیگرش طی نمودیم تا کنون همه روزه مه و بارندگی و باد بوده فقط یک روز آفتاب نیم رنگی دیده شد. معلوم می‌شود زمستانش بلاست. از مسافت هیچ دریائی بقدر این دریا، دلتانگی ندیده بودم. مسافت بسیار و خشکی هم ابداً بنظر نمی‌آید. مسافر هم در کشتی خیلی کم است، در روی هم بیست سی نفر بیشتر نیستند. مونس کتاب سعدی است ... ص ۱۱۸».

خلاصه در شانزدهم ربیع الاول سال ۱۳۱۵ وارد بندر یوکوہاما می‌شود و قریب یک ماه و بیست روز در ژاپن اقامت می‌کند. صحاباشی از نوع کار و اشتغال خود در ژاپن

در این مدت نسبتاً طولانی مطلقاً گفتگوئی ندارد ولی از طرز زندگی و تمدن و آداب و رسوم و عبادت مردم آنجا به قدر کافی سخن میراند و بالاخره کشتی فرانسوی به «سیدنی» عازم بندر هنگ‌کنگ و یا بقول خود «هنگانگ»^۱ می‌شود. بهای بلیط درجه دوم کشتی از یوکوهاما به هنگ‌کنگ چهل و چهار دلار معادل^۱ بیست و دو تومان ایران بوده است.

مدت اقامت صحافباشی در هنگ‌کنگ روش نیست چه از این به بعد تقویم مسافرت وی براساس ماههای فرنگی است. مثلاً می‌گوید: «... باری بیست و یکم ماه اکتوبر از هنگانگ بطرف بمبهی حرکت نمودم ... ص ۱۳۱» و این بندۀ نتوانسته‌ام نام ماه قمری معادل بیست و یکم اکtober آن سال را (که ظاهرآ ۱۸۹۶ میلادی است) پیدا کنم در هر صورت بندر هنگ‌کنگ هم از نظر زیبائی شهر و ساختمان‌ها و وضع خاص گمرکی جلب نظر صحافباشی را نموده و چنین می‌نویسد:

«هنگانگ شهر کوچکی از نقطه‌چین و منبوط به انگلیسی‌ها است که بر حسب خواهش و دوستی از دولت چین گرفته‌اند. این شهر روی کوه واقع است بنوعی قشنگ و خوشگل ساخته‌اند که عروس اکثر شهرها می‌توانند محسوب شود. آنچه متاع از هر کجا داخل شود گمرک ندارد به همین

۱- یعنی هشتادسال قبل هر دلار امریکائی برابر با نیم تومان (۵ ریال) ارزش داشته و امروزه به چهارده برابر گذشته افزایش یافته است.

ملاحظه اکثر تجار در اینجا آمده مشغول تجارت هستند... تمام خیاباش پله(ای) که از سنگ بنادره اند. تمام آذوقه این مملکت هر روز صبح از خارج می آید و در این شهر کوهی است که سنگ سیاه دارد و بناهای سنگی بسیار عالی بنا نموده اند... ص ۱۳۹.».

خلاصه پس از پنج روز وارد سنگاپور شد و ۶ روز به شهر کلمبو (کلمبو پایتخت سیلان) و بالاخره به بمبئی میرسد و سه روز در این شهر توقف کرده و وضع مردم را همانگونه دیده است که در مسافرت های قبلی دیده بود: «... پس از آنکه سه روز در بمبئی بودم چیزی ندیده و نفهمیدم و نشنیدم همان جمعیت قدیم و همان اشخاصی که چند سال قبل دیده شده بود بجای خودشان و بهمان ایاب و ذهاب هستند و باقی بودند... ص ۱۴۸» سپس عازم کراچی می شود و شرح مسافرت وی در همینجا یعنی بدون ذکر خاطرات سفر از کراچی به ایران خاتمه می پذیرد.

صحافباشی کیست؟

لقب صحافباشی از سوئی به جوانی داده شده است که در سال ۱۲۷۵ قمری جزء چهل و دونفر محصل ایرانی به فرنگ اعزام گردیده و چون در فن صحافی مهارتی بهم رسانیده بود پس از برگشتن به تهران و نمودن هنر خود لقب «صحافباشی» گرفت.

داستان چوب و فلک خوردن این صحافباشی به دستور علیقلی میرزا اعتضادالسلطنه وزیر علوم شنیدنی است. این جوان پس از مراجعت به ایران ظاهراً در گفته های خود کلمات فرانسه بکار میبرد و فارسی را به لمبه فرانسه ادا میکرد و هنگامی که همراه سایر محصلان بازگشته از اروپا برای معرفی به اعتضادالسلطنه در حیاط مدرسه دارالفنون و مقابل حوض به صفائیستاده بود گفت و شنودی بین شاهزاده و صحافباشی در چگونگی تلفظ کلمه (حوض) در گرفت و چون صحافباشی این کلمه را فرنگی‌ماهی ادا میکرد (اویز، اویز) شاهزاده سخت برآشت و همانجاستور داد پاهای او را به چوب و فلک بستند و آنقدر زدند که صحافباشی در زیر ضربات چوب، حوض را بطور طبیعی و حتی حروف آنرا کاملاً از مخرج خود تلفظ کرد و به اصطلاح مثل «آدم» حرف زد.^۱

اما از این سو با صحافباشی دیگری رو برو هستیم که نویسنده سفرنامه مورد بحث ماست و خود را در این کتاب خطی: «ابراهیم صحافباشی طهرانی» نامیده است و اینکه آیا همان صحافباشی یادشده بالا باشد یانه؟ به دلائلی چند مورد تردید است:

یکی اینکه این صحافباشی در نوشته های خود همواره از ندانستن زبان فرانسه رنج میبرد: ... امشب به لندن

۱- کتاب تاریخ رجال ایران - مهدی بامداد - ج ۲ ص ۴۴۴ و کتاب خاطرات

؛ خطرات مبدیقلی هدایت - ص ۵۶

مراجعةت میکنم بازلندن برای من بواسطه زبان دانستن بهتر است ... ص ۵۵ ... چون فرانسه نمیدانم زیاد تلخ میگذرد ... ص ۲۶ ... امروز در خیابان شانزه لیزه مردم به یکدیگر گل می‌اندازند یکی از عیدهای بزرگست، خیلی سخت میگذرد از ندانستن زبان فرانسه ... ص ۵۰ در صورتی که از آن صحافباشی دست کم این را میدانیم که به زبان فرانسه تکلم میکرده و بهمین مناسبت هم‌ماجرای تنبیه او بدستور اعتضادالسلطنه در آن موقع برس زبان‌ها افتاده است.

دیگر اینکه در سفرنامه این صحافباشی هیچگونه آثار و قرائتی که نشان‌دهنده تحصیلات او در خارج و یا وقوف و آشنائی او به فن صحافی باشد به چشم نمی‌خورد در حالیکه لقب آن صحافباشی اعزامی به فرنگ، مخصوصاً به مناسبت مهارت او در این فن بهوی داده شده است. اما از یک طرف هم قبول اینکه تقریباً همزمان با صحافباشی اعزامی به فرنگ، بطور تصادفی صحافباشی دیگری هم وجود داشته باشد که به کشورهای خارج و مخصوصاً به ژاپن^۱ رفت

۱- مهدیقلی هدایت (مخبرالسلطنه) رجل معروف دوره قاجار و پهلوی که پس از عزل اتابک میرزا علی‌اصغرخان امین‌السلطان از سال ۱۳۲۱ قمری مدت سه‌سال و نیم همراه او به مسافت دور دنیا از طریق چین و ژاپن و امریکا رفته و سپس به‌مکه عزیمت نموده در کتابخود بنام سفرنامه مکه مینویسد:
... روزی در توکیو اتابک گفت از ایرانی کسی چنین مسافرتی نکرده است گفتم چرا، گفت کی؟ گفتم صحافباشی مکرر بدژاپن آمده است چه از زاه سیریه چه از راه هند ... ص ۱۱۴ سفرنامه مکه ... صحافباشی هرنوبت که بدژاپن میرفت نمونه‌هایی از کارهای ژاپن به تهران می‌آورد؛ دراکثر خانه‌ها چیزی از صنایع ژاپن موجود است ... ص ۲۵ سفرنامه مکه.

وآمدکند تاحدی دشوار بنظر میرسد جزاینکه آن را به یک اتفاق ساده و تشابه‌اسmi بطور تصادفی حواله کنیم و بگوئیم با اینکه سفر به خارج در آن‌ایام حکم اکسیر و کیمیا را داشته و از بین خواص واشراف از هزار نفر برای یکی هم میسر نمیشده است معرّضاً دونفر همزمان هم با یک لقب «صحافباشی» وجود داشته‌اند که مبادرت به سفر خارج کرده‌اند.

و من هرچه تحقیق کرده‌ام نشانی و اثری از آن صحافباشی اعزامی به فرنگ پس از مراجعت (بجز چوب خوردن وی) نیافتم و تنها از یکی از دانشمندان شنیده‌ام که نام او اسماعیل بوده و احتمالاً پدر و یا پسر این‌ابراهیم صحافباشی نویسنده سفرنامه بوده است. که البته به‌این گفته نیز نمی‌توان استناد قطعی جست‌جزاینکه خوانندگان گرامی اگر آگاهی دقیقی از هویت و شرح احوال این دو صحافباشی و یا هریک از آنان داشته باشند لطفاً اعلام فرمایند تا این تاریکی و ابهام را در شناخت احوال یک سیاح و بازرگان ایرانی که حدود یک قرن پیش همچون تاورنیه و شاردن فرانسوی به سودای فروش جواهر‌آلات و به قول خود برای «تحصیل پول» ربوع مسکون رادرمی نوردید مرتفع کرده باشند.^۲

۲- من اگر برای تحصیل پول نبود هرگز به فرنگ نمی‌آمدم که گوشت سگ بخورم و دو سه هزار تومانی هم بدگدائی خرج کنم و مثل حمالان شهر گذران نمایم... ص ۵۴ سفرنامه.

این را هم در قبال ادعای اینکه این دو صحافباشی همزمان هم بوده‌اند اضافه می‌کنم که ابراهیم صحافباشی به استناد نوشتة خود در سفرنامه حاضر، مدتها قبل از سال ۱۳۱۴ قمری که به اروپا و امریکا و ژاپن و چین و هند مسافت کرده به سودای سیاحت و یا تجارت به خارج کشور میرفته است.

برای مسافت زبان انگلیسی و فرانسه لازم است والاکار، زاراست... مثل من آدمی که «بیست» سال است به دریاها و خشکی‌ها میدوم و همه نوع مردمان دیده‌ام و همه قسم تجارب حاصل نموده‌ام عاجزم، پس وای به حال آن آدم بیچاره که از پهلوی عمه‌جانش خارج شده و به مسافت فرنگ عازم شود... ص ۲۶.

بنابراین باید بگوئیم که سفرهای قبلی وی نزدیک بیست سال پیش از ۱۳۱۴ قمری یعنی از سال ۱۲۸۴ آغاز شده است و اگر آن را با تاریخ اعزام صحافباشی فرانسه‌دان به فرنگ (۱۲۷۵) مقابله کنیم و اقامت سه چهار ساله‌ای نیز در خارج برای این‌یکی در نظر بگیریم تقارن شروع فعالیت‌های اجتماعی این دو م Alla همسن و سالی و همزمانی آن‌ها بخوبی حس خواهد شد. ولی در گذرگاه نهائی به ملاحظه اینکه صحافباشی نویسنده سفرنامه آشنا به زبان انگلیسی بوده گاهی این تصور دور و دراز به ذهن می‌آید که نکند این هر دو نفر یکی باشند و در واقع صحافباشی اعزامی اعتضاد‌السلطنه به فرنگ؛ به جای فرانسه در انگلیس

تحصیل کرده باشند و بنا بر این داستان تکلم وی در محوطه دارالفنون به لهجه فرانسه، شاید به لهجه انگلیسی بوده باشد که بر اساس رواجی که زبان فرانسه در آن ایام داشته به غلط به آن زبان شهرت یافته که در هر حال امید است صاحبنظران آشنا به رجال دوره قاجاریه براین بندۀ منت نهاده و این شک و تردید و بی خبری را بر طرف نمایند.»

سرور گرامی و بسیار ارجمند جناب «فرخ غفاری» پس از اطلاع از اینکه در بی‌چاپ و انتشار این سفرنامه هستم، ضمن تشویق و ترغیب این کار بانهايت لطف و محبت آنچنان که اقتضای بزرگواری افراد خاندان معترم و اصیل «غفاری» است، کلیه یاداشتهای خود را که در باره صحافباشی برای «فرهنگنامه ایران و اسلام» تهیه کرده بودند در اختیار بندۀ گذاشتند. با تشکر از جناب ایشان یادashتهای مزبور را در زیر در اختیار خوانندگان عزیز می‌گذارم :

«ابراهیم، میرزا ابراهیم صحافباشی، مرد متجدد و مبتکر و آزادیخواه، نخستین بهردار سینما در ایران. او را نباید با محمد تقی که در سال ۱۲۷۵/۱۸۵۸ به فرنگستان فرستاده شد و فن صحافی آموخت و در مراجعت به ایران لقب صحافباشی گرفت و به علت تظاهر به فرنگی‌ماهی به دستور اعتضادالسلطنه وزیر علوم چوب‌فلک شد [فرستادن محصل به فرنگستان] عباس اقبال، مجله یادگار، سال

۱۳۲۶، شماره ۸، ۴؛ [خاطرات و خطرات] مهدی قلی هدایت، تهران ۱۳۴۴ و ۵۳، ۵۴؛ [تاریخ انقلاب مشروطیت ایران] احمد مجdalaslam کرمانی، اصفهان ۱۳۴۷، یکم، ۸۲؛ [تاریخ رجال ایران] مهدی بامداد، تهران ۱۳۵۰، پنجم، ۲۵۶؛) و شاید پدر ابراهیم بود ([ریشه یا بی یاس] محمد تمہامی نژاد، تست دوم «ویژه سینما و تئتر»^۵، تهران، ۱۲) اشتباه کرد و نیز ابراهیم رابا اسمعیل پسر صحافباشی ([روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه] به کوشش ایرج افشار، تهران ۱۳۴۵، ۱۵۵۳) که انگلیسی میدانست و منجمله. کتاب جنگ چین هنری ساویج لندر را به فارسی ترجمه کرده بود و ممکن است برادر میرزا ابراهیم باشد ([شرح حال رجال ایران] حسین محبوی اردکانی، مجله راهنمای کتاب، سال سیزدهم، شماره ۱۰ - ۱۲، ۷۷۲ و ۷۷۳) یکی دانست. ابراهیم در دارالفنون انگلیسی خواند (ایضاً مقاله محبوی اردکانی، ۷۷۳) واز حدود ۱۸۷۹/۱۲۹۶ به بعد با انجام سفرهای دور و دراز زمینی و دریائی به انواع تجارت پرداخت ([مسافرت‌نامه میرزا ابراهیم صحافباشی]، ۲۶) و در ۱۳۱۴/۱۸۹۷ نیز سفری شش ماهه برای داد و ستد جواهر به دور دنیا رفت و سفرنامه‌ای خواندنی در این باره نوشته. در ذوالعجه / ماه مه، همان‌سال در لندن دستگاه سینماتوگراف را دید و شرح او (مسافرت‌نامه، ۳۶) ظاهرآ نخستین ذکریست که یکنفر ایرانی در باره این اختراع جدید کرده است. صحافباشی ضمن مسافر تمہامی خود

اجناس ژاپنی برای فروش به تهران می‌اورد) [سفر نامه تشرف به مکه معظمه] مهدی قلی هدایت، تهران ۱۳۲۴، ۱۱۴، ۱۲۵) و به گفته پرسش جهانگیر قهرمانشاهی (ریشه یابی یاس]، ۱۳) در محل فعلی چهار راه‌منها در تهران (میان سینما کریستال در لاله‌زارنو و خیابان ارباب جمشید) مغازه‌ای برای فروش اشیاء تزئینی چینی و ژاپنی و اروپائی داشت. پرسش نیزاو راواردکننده فونوگراف (گرامافن) و نیکل سازی به ایران میداند. باز به گفته جهانگیر قهرمانشاهی (ریشه یابی یاس]، ۱۳) نخستین محل نمایشی فیلم را که صحافباشی برقرار کرد پشت مغازه‌اش در حیاطی بود که مشتریانش از اعیان (منجمله اتابک و علاء‌الدوله] بودند. از فیلم‌هایی که نمایش میداد یکی داستان مردی بود که «بیش از صد[?] نفر را وارد یک کالسکه کوچک می‌کرد و یا از مرغی بیش از بیست تخم می‌گرفت» (ریشه یابی یاس ۱۳) و این نوع فیلم‌های حقه‌دار معمول کمدی‌های آن زمان بود. صحافباشی (به گفته جناب عبدالله انتظام که شاهد عینی واقعه بود) در ماه رمضان ۱۳۲۲/نومبر ۴ در اول خیابان چراغ‌گاز (امیرکبیر فعلی) نخستین سالن بهره‌برداری سینمائي عمومی را برپا کرد و فیلم‌های کمدی یا خبری واقعی (یا از نوساخته از روی وقایع) را که هر کدام بیش از ده دقیقه طول نمی‌کشید و اغلب از شهرهای ادسا و رستو در روسیه بدست می‌آمد نمایش میداد. یکی از آنها مردی را نشان میداد که کوچه‌ای را جارو می‌کرد و

ماشین جاده صاف کنی سرمیر سید و او را زیر میگرفت و جاروکش بشکل دراز و باریک در میامد و بعداً باز باوسیله دیگری همان مرد چاق و کوتاه میشد. فیلم دیگری داستان آشپزی بود که در قفسه مطبخ خود اسکلت‌ها و اشباحی می‌یابد و فیلم‌های خبری هم (واقعی یا ازنوساخته) مربوط به جنگ ترانسواں افریقای جنوبی بود. سانس‌ها شب‌ها انجام میگرفت و در سالن لیموناد و سایر آشامیدنی‌ها بفروش میرسید. در داخل تالار و زیر پرده نمایش دویا سه دستگاه «جهان‌نما» (برای نشان‌دادن عکس‌ها و گاهی هم تصاویر بر جسته) گذارده بودند. دوره این سالن که تماش‌چیانش آدمهای نسبتاً پولداری بودند و هنوز جنبه عادی به خود نگرفته بود بیش از یک‌ماه طول نکشید. صحافباشی مردی متعدد بود و لباده‌های دراز خاصی می‌پوشید و در آن‌زمان می‌غواست که شرکت‌های تعاونی در ایران ایجاد کند (همه اطلاعات فوق از جناب عبدالله انتظام). روحیه مترقبی و آزادی‌خواهی، صحافباشی را وارد جنبش سیاسی آغاز مسر و طیت کرد و فعالیت‌های او از صفر ۱۳۲۳ / آوریل ۱۹۰۵ با پیشنهاد پوشیدن لباس عزا و نوشتن عریضه مخفیانه به مظفر الدین شاه ذی القعده همان‌سال (ژانویه ۱۹۰۶) و حبس شدن او (حوالی ربیع‌الثانی ۱۳۲۴ / ژوئن ۱۹۰۶) و کمک او به خانواده آقا سید جمال هنگام اختفای واعظ (شوال ۱۳۲۳ / دسامبر ۱۹۰۵) در کتاب نظام‌الاسلام آمده است [تاریخ بیداری ایرانیان] بخش اول، ۱۲۰، ۵۱،

۱۲۱، ۱۹۳، ۵۲۲). صحافباشی پس از رنجهای معنوی و مادی بسیار و دلسوختگی تمام از وضع سیاسی ایران اقدام به فروش اموال و اجناس خود کرد و وسائل کارخانه ورشو کاری و تماشاخانه و دستگاه سینماتوگراف و فیلمها و غیره را فروخت (متن اعلان فروش در مجله راهنمای کتاب سال بیستم، شماره ۸ - ۱۰، ۶۹۲). پرسش جهانگیر قهرمانشاهی میگوید که از دلایل مخالفت حکومت با او این بود که «حمام بدون خزینه برای ارامنه و کلیمی‌ها در سرچهارراه مهناهی فعلی ساخته بود و سینما آورده بود و آزادیخواه بود. پس از اینکه اموالش را مصادره کردند او را به اصفهان و سپس به حوالی جندق و بیابانک تبعید کردند و بالاخره با زن و سه فرزندش به کربلا و هندوستان رفت. ([ریشه یاس یابی]، ۱۴ و ۱۵). بدختانه نکات دیگر زندگی این مرد قابل توجه منجمله تاریخ تولد وفات او بر ما شناخته نیست.»

حال به درج متن کتاب می‌پردازیم.
باید توجه داشت که در رسم الخط کتاب هیچگونه تغییری نداده نشده و بصورت اصلی آورده شده است.

محمد مشیری

سفر نامه ابراهیم صحافی باشی

هو الله تعالى

مسافرت نامه ابراهیم صحافیاشی طهرانی

از تاریخ دهم ذیحجه هزار و سیصد و چهارده حرکت از انزلی از دریای کاسپیان بطرف پتروفسکی بلیت درجه اول از انزلی الى پتروفسکی معادل سیزده تومان و خورده این بنده آنچه دیده و شنیده و فهمیده ام یو ماً فیوماً مینویسم بدون هیچگونه اغماض زیرا که اغلب از هم وطنان که مسافت فرنگ اختیار می کنند چیزی بجز تعریف بازنمیاورند عار دارند از اینکه بعضی نرخها را بگویند لیکن این بنده بجز نرخ همه را می نویسم. از انزلی بطرف فرنگستان عازم شده وقتیکه بکشتی رفتم معلم کشتی سه نفر انگلیس را در یک اطاق جای داد و مرا تنها در یک اطاق بخيال اینکه اگر مسلمان دیگری از شهر دیگر بکشتی بیاید در اطاق من جای بدهد. مسافرین انگلیس گمان نمودند که معلم کشتی با من خصوصیت نموده است با کمال تعجب و دلتنگی بمعلم اظهار داشتند چرا مها که انگلیس هستیم سه نفر در یک اطاق بمانیم و او که ایرانی است در یک اطاق تنها بماند. معلم گفت بلی رسم این کشتی چنین است و زنقحبه خیال میکرد ایرانی جزو بهائیست. باری آزادی کشتی روس بیش از کشتی انگلیسی است

باین معنی که یکساعت قبل از نهار حاضر میکند اقسام مشروبات غذایی سرد متعدد هر کس بهر شکل و نحویکه میل دارد خواه ایستاده و خواه نشسته بخورد با کمال آزادی و بعد هم در سرمیز هر کس بهر کجا که میل داشته باشد می نشیند بر عکس کشتی انگلیس که هر کس باید بصندلی مخصوص در سر میز متفقاً بنشینند و ایضاً برخیزند خوراکشان درشت تر و مردانه تر از انگلیس هاست. در بلیت کشتی اسم شخص را نمینویسند بر عکس کشتی انگلیس ها که اسم می نویسند و در اکثر بلاد معین میکنند که این مسافر خوراکش بعده کمپانیست یا شخص خود زیرا که اغلب مسلمانان یا بطريق صرفه جوئی یا مذهبی غذای خودشان را صرف میکنند و همچنین هنود که بکلی تمام دنیا را نجس میدانند حتی آب مشرو بشان را از ساحل حمل بکشتی می کنند بهمین جهه مسافرت بعید دریا را هیچ وقت اختیار نمی کنند باری بعد از خوردن غذا قالیچه همراه داشتم در حضور همان انگلیسیها آورده بعلم کشتی تعارف کردم خیلی ممنون شد و آتش حسد انگلیس ها زیادتر از اول شعله ور گردید.

جمعه یازدهم دریای کاسپیان

امروز در آسترا جهه بارهای تجاری لنگ بودیم خبر تازه بجز خوردن و خوابیدن وز کامشدن نبود این آبادی نصف مال روس و نصف مال ایران است. امشب دو مسافر روس از لنگران وارد کشتی شدند و در اطاق من جای گرفتند شب را تا

صبح یکی از آنها بلند بلند حرف میزد در خواب و مانع راحتی ما شده بود بحمدالله صبح رفت و یکی شب بیش مصدع نشد.

شببه دوازدهم دریایی کاسپیان

امروز قریب ظهر به بادکوبه رسیدیم اینجا رسم است که باید مسافرین اسبابهای خودرا ازکشتی بیرون برده نشان مدیر گمرک بدھند و بعد مراجعت بکشتی نمایند و همچنین هر کس تذكرة خود را بصحة روس برساند تا در راه حیران نشود چون من بجز دودست رخت و لباس چیز دیگر نداشتم هم با قدرت حرف میزدم و هم زود مرخص شدم بعداز ظهر کشتی بطرف پتروفسکی عازم شد.

یکشنبه سیزدهم دریایی کاسپیان

امروز که میخواهم ازکشتی بیرون برویم صورت حسابی آوردن معلوم شد که دو وقت شام و نهار یکی بهده کمپانی یعنی روی پول بليت است و یکی را پول میگيرند هر دفعه سه قران پول مشروب و مزه های سرد قبل از خوراک و هر نوبتی هم یکریال قیمت چای را علیحده میگیرند در روی هم روزی دو منات که معادل یازده قران باشد مخارج خوراک یکنفر آدم است. باری نزدیک غروب رسیدیم پتروفسکی میهمان خانهای متعدد کنار راه آهن ساخته اند باید تا نصف شب در این میهمان خانه ها صبر نمود تا قطار آهن حاضر شده بطرف مسکو عازم شویم.

قطار آهن روسیه دو شنبه چهاردهم

قیمت بلیت درجه دوم از پتروفسکی الی مسکو یازده تومان پول ایرانست اطاقی که من نشسته‌ام در راه آهن درجه دوم است تا کمر ما هوت فلفل نمکی و نیم کت‌ها فتر دارد خیلی براحت‌می‌توان خوابید سه ساعت بظهر مانده قطار آهن عوض شد یعنی نقل کردیم بقطار دیگر. امروز آن‌چه رفتیم چمن بود از دو طرف و هر از یک‌ربع ساعت با بادی خوبی میرسیدیم و این قطار آهن تقریباً ساعتی پانزده فرسنگ طی مسافت مینماید. مخارج یک‌نفر مسافر در راه آهن برای شام و نهارش روزی دو منات یعنی یازده قران کفایت می‌کند باز امشب‌گرفتار پیره مردی روسی شدم که در خواب حرف می‌زد.

سه شنبه پانزدهم قطار آهن روسیه

امروز صبح باز چمن است این سامان خاکش‌سیاه و نرم ابدأ یک تیکه سنگ‌دیده نمی‌شود امروز طرف صبح به شهری رسیدیم که نامش راستو بود و در دامنه کوه واقع شده شخص کوری جلو استاسیون برای مسافرین ساز می‌زد. آهنگ خوش بود اکثر خانه‌های دهاقین سقفش از همین علف چمن است که پوشش کرده‌اند دریاچه بزرگی دیده شد گویا مال رو دخانه وین باشد آب شیرین گل آلودی دارد پلهای بزرگی روی این رو دخانه است که قطار آهن عبور می‌کند. رسیدیم بر استو. شهریست بزرگ روی دامنه بطرف دریاچه نگاه می‌کند اینجا که راستو است باز قطار آهن عوض می‌شود

هر چیز کوچکی که در میهمانخانه صرف شود کمتر از دهشایی پول ایران نیست و لو لقمه نانی باشد چرا غیرهای این قطار گاز است گویا هرچه بالاتر میرویم نرخ گران و سلیقه بیشتر میشود. این سامان ابدآ آب جاری ندارد آبشان مال چاه و آسیاشان بادیست درخت و باغ دیده نمیشود دو طرف خط راه آهن درخت کاشته اند اغلب مثل کوچه باغ است.

چهارشنبه شانزدهم قطار آهن روسيه

امروز عصر باید بمسکو برسیم این همان قطار است که در راستو عوض کرده ایم یک سره به مسکو میرود. از پتروفسکی تاکنون همه چمن و زراعت دیده شد لیکن مردمانش خیلی فقیراند میگویند بسبب سختی زمستان نمیتوانند درخت میوه غرس کنند فقط امور مردم این سامان بزرگتر گندم و جو و شیر و تخم مرغ میگذرد و چون جمعیت این سامان بیشتر از زمین است لهذا در تقسیم بهر یک کمتر از آنچه میخواهد زمین میرسد که زراعت نمایند. میگویند سبب غرس درخت طرفین خط راه بسبب کولاک است که زمستان میشود و مانع از حرکت قطار است اکثر جاهای که درخت غرس نشده است تختهای مشبك مربوط دسته کرده اند از برای زمستان که دو طرف نصب نموده از کولاک محفوظ بماند. بعد از ظهر جنگل کاج دیده شد نزدیک غروب رسیدیم بمسکو در کالسکه نشسته مرا برداشت بیک میهمانخانه که ابدآ زبان انگلیس و ترکی نمیدانند باشاره حرف میزدیم خیلی بدگذشت دو سه

کلمه فرانسه باز بجانم رسید. شهر مسکو شهر خوب و بزرگی است محل تجارت است خیابانها یش از سنگ قلبه فرش کرده‌اند. کالاسکهای صدا میکند و خیلی ناراحت استحال رعایای روس اسباب حیرت شد با این همه زمین معهدی جمعیت باید نوعی باشد که زمین از عهده بر نیاید اینجا شکر نعمت‌های ایران را نمودم آن آبها و میوه‌ها در این سامان نیست پرتقال خشکیده دانه یک قران عجب این است که این جاها آدم میل مفرطی پیدا میکند برای خوردن میوه در ایران ابدًا میل نبود. الانسان حریص بما منع.

پنجشنبه هفدهم میهمان خانه مسکو

امروز که از خواب برخواستم ساعت پنج صبح بود چون گفته بودند که قطار آهن در ساعت شش بطرف برلین حرکت میکند گمان نمودم شش صبح است آنچه زنگ زدم احدی جواب نداد عاقبت یکنفر خواب آلوده آمد که زبان یکدیگر را نمی‌فهمیم ساعت شش هم نزدیک شد او قاتم خیلی تلخ شد بگمان اینکه قطار می‌رود و من بجای می‌مانم عاقبت معلوم شد ساعت شش عصر قطار حرکت میکند و این جا مردم الی ساعت ده صبح می‌خوابند. چون دیشب سر شب خوابیده بودم صبح زود بیدار شدم حالم مثل محبوسین بود دو ساعت کالاسکه اجاره نمودم بمبلغ هشت قران که مرا در شهر بگرداند دو سه دفعه بسراغ قونسول ایران رفتم نبود عاقبت معلوم شد ایران در اینجا قونسول ایرانی ندارد عمل قونسول‌گری را بعهده یکنفر روس گذارده‌اند. نشد

که بعضی اطلاعات حاصل نمایم شهر مسکو چندان محل تفرج ندارد در هر عبور و محفلی مجسمه مسیح و حواریون برپا بود که مردم متصل شمع آورده و روشن میکردند گویا خیلی متعصب باشند اگرچه در استاسیونها هم همین حالرا دارد. امروز رفتم حمام دو منات پول حمام دادم قریب پنجمنات پول کالسکه شد دو وقت غذا در میهمانخانه خوردم عصریکه خواستم بستم برلین بروم قریب شش منات پول میهمانخانه شد که بیست و چهار ساعت مانده بودم عصر بطرف برلین حرکت نمودم.

جمعه هیجلهم ذیحجه قطار آهن بطرف برلین

بلیت درجه دوم از مسکو الی برلین قریب سی و چهار منات هفده تومان ایران صبح که از خواب بیدار شدم دیدم جمیع بدرب مبال پریشان حال منتظراند چونکه کاسه صورت شوئی و مبال جنب یکدیگر قرار گذاشته اند لهذا اسباب معطلی بعضی مردم می شود زیرا که بعضی بدین و برخی بر آن محتاجند وقتیکه یکنفر داخل رفت درب را بست به یکی از این دو محتاج است و یکی دیگر بیمصرف میماند که دیگری محتاج است. روسها هنوز باندازه اروپائیها انسانیت و راحتی درک نکرده اند چنانچه مجالست با آنها خالی از اذیت نیست اگرچه بلند حرف زدن باشد. میگویند امشب بورشوی میرسیم در یکی از استاسیونها دختری خوش رو کاسه تخم مرغ پخته جلو من آورد التماس میکرد که اینها را بخر از وضع حرکاتش معلوم بود که پوش را لازم دارد خریدم قریب

بیستدانه بود دو عدد از آنها را خوردم و مابقی را به‌مراها ان عارف کردم اغلب همراهان قبول میکردند و بعضی میگفتند پوشش چند میشود بدھیم یکی از آنها انگلیسی میدانست گفتم با آنها بگوئید اولاً اینها را من رعایتاً خریدم ثانیاً در مملکت ما تخمر مرغ یکی یک پول است. آنچه گران باشد باز در نظر ما همان تخمر مرغ یکپولی است. خوراکی در ایران ابدآ شانی ندارد بعدی فراوان و ارزانست که اکثر از مردمان بی‌بضاعت در سال پول برای خوراکش نمیدهد همه‌جا سفره گسترده است همگی تصدیق نموده‌اند بر-اینکه از باپت نبودن راه‌آهن در ایران این نعمت بجای خود باقی مانده است والا مثل رومیه که با این وسعت خاک به حدی جمعیت جمع شده است که خاکش کفايت زراعت این جمعیت را نمیکند.

اگر گنجی کنی بر عامیان بخش

رسد هر کدخدائی را برنجی

چرا نستانی از هر یک جوی سیم

که تا گرد آید هر روز گنجی

در راه‌آهن عوض ذغال سنگ چوب می‌سوزانند نمیدانم این مردم فقیر در زمستان چگونه با این سختی می‌گذرانند کمتر آبادی دیده شد که درخت داشته باشد بعضی جنگلهای هم که دیده شد لابد متعلق بحکومت است و هیزمشرا هم بقیمت می‌فروشنند. باری اکثر از هموطنان که فرنگ می‌روند وضع و حالات فرنگیهای را دیده خیالشان قوت گرفته یک درجه بالاتر از مدنیت را اختیار می‌کنند و پس از مراجعت بوطن چندیکه گذشت دروغ‌گوئی بی‌حقوق می‌شوند که حد ندارد خیالات فرنگیهای خوب و بد مخلوط است معلوم است تا

یک درجه راست میگویند ظاهراً پا کو تمیز میگردد لاتن اکثر مثل سباع غذا میخورند و غرش میکنند اگر ده روز روی نیمکت جنب یکدیگر بنشینند ابدأ به یکدیگر اعتنائی ندارند منتظرند بر اینکه دیگری پیدا شده معرفی نماید و حال آنکه سلام علیک خودش معرفیست دوستی و حقوق و عشق بازی ابدأ در میان حضرات نیست امروز تمامش جنگل کاج دیده میشود. اوایل شب رسیدیم بورشوی قطار راه آهن عوض شد این قطار بهتر و عالی تر است. تو شاک هایش محملی است محل راه رفتن هم دارد لیکن هنوز روسها حرف حسابی بگوششان فرو نمیروند در هر اطاقی باید شش نفر در روز بنشینند و در شب سه نفر بخوابند معهداً شش نفر را امشب در یک اطاق جای دادند. آنچه گفتیم این حرکت بیقاعدہ است ابدأ بخر جشان نرفت تا صبح نشسته چرت زدیم کمپانی تعداد آدم را در هر اطاقی نوشته است لاتن باصطلاح سرایدارها اطاقها را قفل کرده اند بامید آنکه پولی بگیرند و شخص را راحت نمایند در تمام دنیا رشوت معمول است.

شنبه نوزدهم قطار آهن روسيه

صبح قبل از آفتاب رسیدیم با الکساندر که آخر خاک روس و ابتدای جرمنی است. اینجا باز قطار آهن عوض شد از طرف پلیس آمدند تذکره ها را ببینند. تذکرۀ مسافرین را برده در محکمه ثبت نمایند چون من شنیده بودم که مسافرین باید پولشان را تبدیل کنند بپول شهر هائیکه در جلو دارند لهذا قدری منات روسي داشتم

با مارک جرمنی تبدیل کردم قریب ده توман کمتر بمن دادند و گفتند صحیح است. بعد از اینکه حساب کردم دیدم کمتر قطار آهن میخواهد حرکت کند لهذا دوان شده رفتم نزد صراف که چرا کم داده باین دلیل گفت راست میگویید ببخشید سهو کردم گفتم چرا از آن طرف سهو نشد. باری گرفتم. کار مردم سر راه گول ذدن است زیرا که وقت تنگ و مسافر بیزبان و نابلد یکی از تنضلات این شد روزیکه بمسکو رسیدم تذکره را صاحب میهمان خانه گرفت و رسم است باید پلیس مسکو تذکره مسافرین را غل پکشد و این کار هم بعهده مهماندار است نه مسافر نابلد وقتیکه میخواستم از مسکو حرکت کنم میهماندار گفت تذکره شما را فراموش کردم امروز بدhem غل بکشند فردا شما بروید گفتم ممکن نیست تذکره را بدون غل گرفته از مسکو رفتم عازم برلین شدم و اینجا محلی است که شخص گیر میافتند اگر غل مسکو در تذکره نباشد. بر حسب اتفاق شخص جرمنی که در جنب من واقع شده بود تذکره اش مثل مال من بود. بدون ص和尚 تذکره های سایرین را ص和尚 کرده آورده و با او گفتند که شما بیایید پائین باید برگردید بورشوی تذکره تان را غل کشیده بیایند تا بتوانید عبور کنید. در اینجا نمیدانم خداوند چشم اینها را بسته بود یا اینکه این حکم برای من شده بود. باری گریبان همسایه را گرفت و تذکره من را غل کشیده بدهستم داد قطار آهن حرکت و دلم محکم شد که از دست روسها بدر رفتیم نیمساعت که راندیم رسیدیم به یک استاسیون دیگر باز آمدند که تذکره ها را بدھید فوراً بند دلم پاره شد بگمان آنکه ملتفت شده اند که تذکره من بدون غل بوده و حال

مرا پیاده میکنند و لابد تلگرافا خبر داده‌اند که فلان نمره تذکره مغشوش و صاحب‌ش محبوس بعد که معلوم شد این جاهم می‌بینند و مبالغی گوشت بدنم آب شد. بعد گمرکچی آمد پرسید گمرکی چه دارید دماغم چاق بود گفتم لباس چرك نشسته بسیار داریم و باری این قصبه مثل کازران شیراز است تمام دیوارها و بام‌خانهای سبز و چمن است بحمدالله قطار حرکت نمود و بغاک جرمنی ملحق شدیم. این‌جا از هر آدمی دو مارک یعنی چهارقران می‌گیرند. در حقیقت باج است جنگل کاج و درخت سیب دیده شد و آبادی این خاک جنب یکدیگر است. دو طرف درخت کاشته‌اند خیلی باصفا است و هوایش هم خنک‌تر است فقط شش ساعت راه‌آهن است از خاک روسيه الى برلین رسیدیم برلین شهر خوشگل و پر اشجار است سگ‌ها را بکالسکه بسته‌اند بار می‌برند در یک مهمانخانه منزل نموده که هر یک از اطاقهای پست او را که طبقه چهارم است شبی یک تومان کرایه نمودم. خیابانهای این شهر خیلی نرم و صاف و نرم و بی‌صداست. مردم تا نصف شب در خیابانها می‌گردند بخصوص زنهای پیر بدگل که خودشان را ساخته بی مشتری احتمی می‌گردند که مست و غریب باشد.

یکشنبه بیستم برلین

امروز چون یکشنبه و تعطیل است در برلین ماندم که فردا ظهر بلندن عازم شوم تا اینجا که آدمم کرایه راه‌آهن نسبت بمسافت‌ش چندان گران نبود بیشتر مخارج مال‌خوراک است. کرایه

کالسکه و مخارج تفہنات محدود نیست آنچه بخواهند خرج کنند اسی باش فراهم است. از طهران که بیرون آمدم مبلغ یکصد و چهل تومان پول داشتم با این صرفه که داشتم اینجا تمام شد. باری شب را بخيال تماشا حرکت میکرديم ديدم شخصی صفحه کاغذ چاپ شده بدستم داد بزبان آلمانی چيزی گفت و بدست اشاره بخانه نمود چون روی ورقه صورت زنی بود که میرقصد گمان نمودم مجلس رقص است و داخل شدم ديدم فوراً پنج شش نفر زن بدگل دور من گرفتند و گیلاس مشروبی تعارف من کردند منهم گرفته خوردم بعد معلوم شد اينجا تماشا-خانه نیست قحبه خانه است. سه مارك روی میز گذاشته برخواستم و عذر خواستم که امشب نمیتوانم فرداشب میایم دیدم نمیگذارند بیرون بروم بزبان خودشان چيزی بمردکه جاکش گفتند مردکه از پنجه نگاه در کوچه نموده نزدیک من آمد و گفت باید ده مارك بدھی و بروی و بطور تغیر میگفت ده مارك ده مارك بدھی و دستش را بطرف سر من بلند بود که شاید من ترسیده یا ملاحظه آبرو کرده بدھم منهم فوراً فریاد کردم پلیس پلیس مردکه دست-پاچه شده التماس میکرد که ساكت باش و هراسان شد چون من بی گناه بودم بلند بلند متغیرانه حرف میزدم لهذا دربرا باز نموده بیرون رفتم این وحشی گریا از اینها دیده بخيال تلافی افتادم مثلا یک زنیرا میدیدم اشاره میکردم و میآمد می پرسیدم چند میخواهید کیف لیره را نشان میدادم با نگشت نشان میداد دو دانه از اینها میگفتم میدهم می پرسیدم شامپین داری در منزل میگفت بلی در بین راه خیلی چيزها خواهش میکردم آنچه من میگفتم

میخواهم او گرم‌تر می‌شد و نزد خودش خیال میکرد امشب تمام این لیره‌ها از آن من خواهد بود شاید از پولهای موهوم من فردا همه چیز خیالی میخرید باصطلاح بوس و بخور بطور رضایت و دل گرمی مهیا بود همین که درب خانه‌اش میرسید دست میکرد کلید خانه‌اش را از جیبیش بیرون بیاورد من راه افتاده میرفتم آن‌چه سوت و سیس میکرد من تندتر می‌شدم خیلی دماگش میسوخت و شاید تا صبح هزارگونه فکر میکرد. قریب دو ساعت وقتیش را با من تلف نموده شاید هم بسبب تنگی وقت دیگری هم گیرش نیاید. دونفر را باین نوع از سر باز نمودم چون نزدیک صبح بود بمنزل مراجعت نمودم. بنوعی حریص‌اند در اخذ پول که به جماع حریص نیست و جماع چماقی یعنی جنده بازی در فرنگ بنوعی سخت مطالبه پول میکنند که ابداً حالتی برای شخص باقی نمیماند بعینه مثل دزدی است که در بیابان بشخص برخورد. باری در اول شب با یکی از دوستان ایرانی که آنهم زبان بلد نبود خیال کردیم برویم تماشاخانه بکالسکه‌چی گفتیم برو به تماشاخانه ما را برد در یک جائی پیاده شده و داخل شدیم تحقیق قیمت نمودیم معلوم شد برای دو بلیت سه تومان بایدداد. من دادم وقتیکه خواستیم داخل شویم چتر ما را از دست‌مان گرفتند که نگاهدارند. داخل مجلس شدیم دیدم جمعی زیاد نشسته‌اند و همگی گوش‌زد محض شده‌اند و یک زن لاغری که لباس قرمز پوشیده بزبان جرمنی آواز میخواند بسمع من بعینه شبیه بود بصدای پیره زنهای اکرا د که دنبال جنازه گریه کنان فریاد میکنند. پس از چند دقیقه بیرون آمده باشاره پرسیدم اینجا تماشای دیگری هم هست یا همین

صوتست گفتند خیر همین است فوراً بیرون آمده مطالبه چتر و پالتو میکنم مستحفظ مطالبه پول میکند دست در جیب کرده دهشاهی بیرون بیاورم دوهزاری بیرون آمد خجالت کشیده برگردانم سه تومان و دو قران داده و اوقاتم مثل سگ تلغخ شد که پول دادم و نفهمیدم مشت در کونی دوهزاری آخری بود که برای چتر داده شد عمل ندانستن زبان بسیار کار مشکلی است برای مسافرت زبان انگلیس و فرانسه لازم است والا کار زار است چون فرانسه نمیدانم زیاد تلغخ میگذرد مثل من آدمیکه بیست سال است بدریاها و خشکیها میدوم و همه نوع مردمان دیده ام و همه قسم تجارب حاصل نموده ام عاجزم پس وای بحال آن بیچاره که از پهلوی عمه جانش خارج شده بمسافرت فرنگ عازم میشود.

دوشنبه پلیسیت و یکم برلین

امروز طرف ظهری باید بلندن عازم شوم دو روز در این مهمانخانه بودم دونوبت هم غذا در خارج خوردم روزی سه تومان پول گرفتند. مثلا چای صبح پنجم هزار و قس علیه هدا علاوه بر آن چه صورت می نویسند باید تمام و کمال داد بعدی تواضع و خوش-آمد می کنند که شخص باید بهریک از اجزاء مهمانخانه مبالغی انعام بدهد نزدیک ظهر شد لباسی که داده بودم بشویند نیاوردنند. آنچه صاحب مهمانخانه تلفیون میزنند برختشورخانه که مسافر رفتمنی است بهر کجا رسیده است بیاورید جواب میدهد میآورم عاقبت قرار شد با قطار دو ساعت از ظهر گذشته برویم بعد از

آن که لباسرا آورد اتو نکرده بود. دو عدد پیراهن و پنج جفت جوراب و دستمال را هشت قران صورت نوشته بودند. باری دو ساعت از ظهر گذشته برآه‌آهن نشستیم و میگویند از همه جهت تا لندن بیست و چهار ساعت راه است زراعت فرنگ اغلب بقوت مواظبت و خدمت است اگر این همه آلات و خدمات در زراعت ایران بشود گمانم یکی صد حاصل بشود. چون موسم بهار است همه روزه ابر و بارندگی است زن و مرد این سامان متصل مشغولند در خدمت زراعتشان بنوعی منظم و مرتب زراعت کرده‌اند که از دیدنش لذت میبرم آنچه طرفین راه‌آهن دستی ریخته‌اند مثل سنگ و آجر و چوب و ذغال و آهن بجز خاک تمامرا مرتب چیده‌اند. یکی از محسنات فرنگیها این است مطلبی را که سؤال میکنی اگر ندانند بكتاب رجوع می‌کند و اگر پیدا نکردند از دیگری سؤال میکنند و می‌پرسند ولو اینکه نیم ساعت وقت خودشان را صرف نماید جواب صحیح بآدم میدهند بمن‌چه کس خواهش اینجاها نیست نصف شب قطار آهن عوض شد اینجاها ابدأ بلدیت لازم ندارد بهر کجا می‌خواهند عوض شود می‌آیند شخص همینقدر اسم شهر یرا که می‌خواهد برود میگوید آدم را بردء بجایش می‌سانند. یکی دوهزار باید به ایشان داد. پلیس‌های اینجا چراغی بسینه نصب کرده‌اند و با دست کار دیگر می‌کنند. بهر جهت بلیت درجه دوم قطار آهن و درجه اول کشتی از برلین الى اللندن بیست تومان و .ذوقیه شد.

سهشنبه بیست و دویم ورود بکنار دریا

امروز صبح زود رسیدیم باسترداد که اول دریاست چهار ساعت راه است تاجزیره انگلند. بکشتی داخل شده قدری دریا متلاطم است. قریب ظهر رسیدیم کنار جزیره برآه‌هن نشستیم که بلندن برویم قطار آهن از دامنه کوه می‌رود تقریباً از ده سوراخ کوه عبور نمودیم. امروز در اینجا آفتاب نیمنگی دیده شد در دو ساعت راه‌هن طی شد تا رسیدیم به استاسیون موسوم به چرین-کراس که یکی از استاسیون‌های بزرگ لندنست. کالسکه گرفته بشهر لندن داخل شدیم در یک میهمانخانه منزل نمودم و بسراغ آشنايان رفتم از بس شهر بزرگی و پر جمعیتی است ابداً ممکن نیست بدون بلد شخص قدیمی بردارد و حرکت نماید این مهمان-خانه خیلی ارزانست روزی سیزده قران کرایه یک اطاق میگیرند بدون خوراکی. صاحب میهمانخانه بچه هشت ساله که لباس قشنگی داشت همراه من نمود و من غافل از اینکه اینجاها آب‌هم مفت نمیدهند. وقت غذا پسره را هم غذا میدادم آن‌چه میخوردم باو هم میدادم بعد که معلوم شد روزی چهار شلینگ که یازده قران ایران است حق آن بچه است که همراه شخص بلد راه میشود و این یک اداره بزرگیست و کمپانی مخصوص است. بچه‌ها همگی نمره دارند که اگر خطای بشود کمپانی مسئول است و هشت ساعت این پسره همراه است بیشتر از این حق ندارد. چنانچه کسی بیش از این قرار معین بخواهد باید اجرت علیحده بدهد. در لندن بفقیر بروزی پنجتومان میشود زندگی نمود.

چهارشنبه بیست و سیم در لندن

دیشب را رفتم اکسپوزسیون صنایع سیصد سال قبل را دیدم با صنایع حالیه گذاشته بودند مثلا دیگ عرق کشی قبل مثل دیگ عرق کشی ملا یعقوب یهود ایرانی است و دیگ حالیه که سه هزار بطری آب گیر آن است با اسبابیکه متعلق بآن بود گذاشته بودند مدخل قبیل انگلیس دویست و پنجاه ملیون لیره بود که به کیسه ریخته بودند و مدخل حالیه انگلستان سالی ششصد و نواده ملیون است. شکل کیسه را کشیده اند که مملو از لیره است زیاد آمده قدری هم روی زمین ریخته اند و قس علیه هدا اشیاء قبل و حالیه جنب یکدیگر است که زمین تا آسمان فرق دارد. چرخی ساخته اند که سال قبل با تمام رسیده است میگویند بزرگترین چرخ دنیاست شبیه است بچرخ چاه که گهوارها در پره آن آویزان است که برای نشستن مردم است که هر یک از این گهوارها عبارت از اطاقی است ده زرع در چهار زرع و هشتاد چهار ازین گهوارهاست. در وقت تماشا چنان در این اطاقها نشسته این چرخ بزرگ با بخار حرکت میکند هر گهواره مسکون که ببالای چرخ میرسد بعدی مرتفع است که تمام انگلند در زیر پایش واقعست و قطر این چرخ یکصد زرع است که در روی محور خودش حرکت میکند و در دو طرف چرخ هشت پایه است که پنجاه زرع ارتفاع دارند وقتیکه شخص بآن بالا میرسد مثل آن است که به آسمان رفته است و آنقدر آهن بیکدیگر نصب نموده اند که مانند تار عنکبوت واقع شده است.

پنجشنبه ییست و چهارم لندن

دیشب را رفتم به تماشای‌العمر اکه یکی از تماشاخانه‌هاست. قیمت یک صندلی که بتوان نشست و دید بیش از یک‌تومان‌الی پانزده‌قران نیست که این نمره نه عالی و نه پست است. خیر الامور او سطرا قریب یک‌صد دختر میرقصند گاه فوج سرباز می‌شدند گاه شکل‌دیگر عجب آنست که این‌همه دختر بفاصله پنج دقیقه لباس‌می‌پوشند و می‌کنند باین مفصلی و حاضر می‌شدند اینها هیچ نیست مگر داشتن سواد که هر کس بتواند بخواند نمره خود را فورا بالای لباسش حاضر شود اوضاع تماشاخانه دیدنی است نه نوشتی باید دید و رشک برد.

جمعه ییست و پنجم لندن

دیروز وقت مفرب در پارک عمومی گردنش می‌نمودم پیره‌زنی شصت ساله چارم شد که همراه یک‌دیگر قدم می‌زدیم و صحبت میداشتیم بعضی دخترهای جوان که مرا همراه میدیدند ملتفت می‌شدند که من غریب هستم و لبخند می‌زدند و هر قدر کج و معوج راه میرفتم همراه من بود و حرف می‌زد و متصل می‌گفت که من از چشم کبود خوش نمی‌اید چشم‌سیاه دوست دارم. بالاخره ساعتم را از جیب بیرون آورده گفتم جائی موعود هستم وقت می‌گذرد خدا حافظ و از باغ بیرون شدم رفتم تماشاخانه پالس بعد از خواندن و رقصیدن خانمها سه چهار نفر آمدند بنوعی روی چوب و طناب جست و خیز می‌کردند که از میمون خیلی چالاکتر چنانچه چوب را بهوا می‌اندازیم و می‌گیریم اینها

یکدیگر را بطرف همدیگر میانداختند. قوه مقناطیه دارند که هر نقطه از بدن یکدیگر بهم میرسد فوراً جذب مینمایند و بزمین نمی‌افتدند. فقره دیگر قریب دوازده سگ که بزرگترش بقدر الاغ و کوچکترش بقد و اندازه بچه گر به نوعی حرکت میکردند و فرمان میبردند که خیلی از انسان بهتر. فقره دیگر بقوه برقیه آلاتی اختراع کرده که هر چیز را بهمن حالت حرکت اصلی مینماید مثلاً آبشار امریکا را بعینه نشان میدهند. فوج سرباز را با حالت حرکت و مشق قطار آهن را در حالت حرکت بهمن سرعت تمام می‌نماید و این فقره از اختراعات امریکائی است. باری یکساعت به نصف شب مانده تمام تماشاخانها تمام میشود مردم در خیابانهای روشن گردش میکنند زنها هم راه میروند و لب خند میزند و یار پیدا میکنند. هر کس دست دختری را گرفته راه میروند صحبت میکنند و بخانه میروند. من هم یکیرا پیدا کرده گفتم میل دارید مشروبی بخوریم گفت بلی داخل قهوه خانه شدیم چیزی خوردیم صعبتی کردیم بخوری دادیم بیرون آمدیم گفت برویم منزل بخوابیم گفتم برویم صعبت کنان میرفتیم نزدیک خانه اش که رسیدیم من گفتم کیف پولمرا در میهمان خانه جا گذاردهام خدا حافظ اینجا زنها خیلی خوشلبانند و اکثر آنها خانه دارند که مرد را بخانه خودشان میبرند و کمتر از پنجتو مان قبول نمیکنند.

شنبه بیست و ششم لندن

امروز بخيال افتادم که منزلی که مناسب‌تر از

همان خانه باشد پیدا کنم. بعد از گردش و تفحص یک اطاق خواب گرفتم هفته یک لیره چون نمیدانم چه وقت کارم تمام می‌شود. لابد هفتۀ میگیرم این اطاق تختخواب صندلیها و گنجعها برای لباس و روشهای دارد صاحب خانه هم اطاق را پاک کرده رختخواب را درست می‌کند در حقیقت با این قیمت می‌ازد. اطاق دیگری که نصب این اطاقت است برای نشستن است نیمکت و صندلیهای خوب دارد در حقیقت با چای صبح و واکس کفش و بعضی مخارج دیگر هفته قریب ده تومان می‌شود دیشب رفتم بخيال تماشاخانه رسیدم به محلی که نوشته بودند تماشاخانه ولیعهد انگلیس گمان نمودم بهترین تماشاخانه‌است شش شلینگ داده رفتم روی صندلی معینی نشستم تماشاخانه کوچکی است که اکثر خانمهای محترمہ جمع می‌شوند با لباسهای مخصوص که شاخ حمامتشان و نصف پستانشان و بازوها یشان پیداست و سرپر هنکه معلوم شد اینجا محل نطق است اگرچه قدری رقص و آواز هم بود لاتن بیشتر حکایت عشق‌بازی و تدبیر وصل است که فلان دختر که عاشق فلان پسر بود بچه تمھید بوصلش رسید. در حقیقت می‌آموزند خانمهای که اگر میل پیدا بفلان جوان نمایند متغیر نباشند و از این قبیل راه است که بتوان بوصل رسید کارها را آسان کردن.

یکشنبه بیست و هفتم لندن

روزها دنبال کار می‌روم و شبها به نقاط مخصوص که تماشا هست می‌روم منجمله دیشب رفتم به اکواریوم محل

بزرگست بالا و پائین اقسام اسباب تماشا هست. دخترها سوار کالسکه‌های دوچرخه بسرعت میدوانند جاهائی از تخته ساخته‌اند که شخص با پای خود نمی‌تواند راه برود. دخترها مشق کرده‌اند از آن روی بسرعت با کالسکه‌ها عبور می‌کنند بالجمله حقه بازی آمد نیم ورق کاغذ را ٹکل قیف لوله کرده بعد سرازیر نموده تکان داد قریب یک طبق گل از این قیف کاغذی ریخت پس صندوقی را آورد جمعی را صدا کرده‌همه دیدند صندوقی است محکم یکنفر مرد قرمزپوشی بدشکل را در کیسه نهاد و سر کیسه را بهم آورده بگردن این شخص گره کرد جمعی آمده نشان کردند بعد مرد را بصندوق نهاد و درش را بست بعلاوه طبانچه هم دور صندوق بست و صندوقرا در اطاق چوبی نهاد و طبانچه خالی نمود بعد صندوق را بیرون آورده در حضور مردم باز نمود مرد که توی اطاق چوبی ایستاده بود و بجای او دختره در میان کیسه بهمان نشانی که مردم کرده بودند دیده شد تمام اینکارها دو دقیقه نشد. بند بازی دخترها حکایت غریبی دارد حالت پرنده دارند منجمله دختری از پنجاه‌ذرعی ملائکه طوری خودش را بحوض انداخت کارهای غریب می‌کنند که لا یق دیدنست.

دوشنبه بیست و هشتم لندن

دیروز چون یکشنبه بود همه‌جا بسته بود بجز باع عامه که محل تفرجست دیگر جائی برای مشغولیات مردم نیست. می‌گویند جمعیت لندن نه کرور است و در این جشن

دو مقابل میشود. اینک مشغول جمع‌آوری آذوقه هستند هنوز من درست بلدیت ندارم در هر قدمی باید به پرسم. کوچها شبیه یکدیگر است شهر وسیع جمعیت زیاد ابدأ ممکن نیست کسی پیاده برای کاری برود هر خیابانی سه چهار فرسنگ است. نهایت شخص نیمفرسنگ بتواند پیاده برود با غ عمومی لندن را اگر کسی بخواهد درست سر و ته آن را به بیند پیاده ابدأ ممکن نیست بلکه سواره هم قدری مشکل است زیرا که خستگی می‌آورد. هر کس نرفته باشد بلند نمی‌تواند بتصور آورد چون که هر کس مقابل شهر خودش فرض میکند یا ده مقابل در این پنجروزه که شب و روز بیرون بودم هنوز جائی را بلد نشدم.

سه شنبه بیست و نهم لندن

دیشب رفتم به تماشاخانه آمپیر حقه بازها یکدیگر را بطرف هم می‌انداختند هر نقطه از بدنشان بهم میرسد فوراً جذب می‌نمایند مثلاً یکی خوابیده پاهایش بهوا بود دیگری یکنفر را معلق‌زنان می‌پراند کف پایش بکف پای آن شخص که خوابیده بود می‌آمد و می‌ایستاد از این قبیل بسیار است. هر کاریرا با نتمهارسانده‌اند مردم تا نزدیک سحر در خیابانها می‌گردند هر کس بخيال خود است.

چهارشنبه غره محروم لندن

دیشب برای ملاقات جناب ناصر الملک بمیهمان خانه که منزلشان

بود رفتم وقتیکه بیرون آدم یکنفر جوان انگلیس میخواست برود در کالسکه مرا که دید بدون هیچ سابقه ایستاد و تکلیف نمود که برویم مشروب بی بخاریم و داخل کالسکه شد بدکان مشروب فروشی رسیدیم. داخل شد در تمام دکانهای مشروب فروشی اینجا دختر کانی بدادوستدمشغولند منتخب شده و خوشگل که مشتریها را بفریبند برای خوردن مشروب و جمعیت اغلب میهمان خانها بواسطه وجاht دختران میفروش است. باری دختر میفروش دو گیلاس مشروب ریخته من خوردم خواستم پول بدهم حریف نگذارد گفت پولترا در جیب خود نگاهدار و هر وقت میخواست پول بدهد دست میکرد از جیب شلوار مبلغی پول بیرون آورده که مخلوط بود از طلا و نقره و مس پول مشروب را داده بعد میریخت بجیب. از این دکان بیرون آمده بکالسکه نشسته تا باز بدکان شراب فروشی رسیدیم. همچنین دو سه جا رفتم قریب سه ساعت باهم بودیم حریف میگشت و بد پیل، شد و بمن گفت تو چرا پول نمیدهی وقتیکه میخواستم پول بدهم میگفت پولترا نگاهدار تا اواخر شب که یکنفر از رفیقانش رسیده با او صحبت میکرد. من گفتم این شخص مست است و من خوابم میآید سرش را گرم کن تا من بروم و پا را بدو گذاردم فرار کردم کالسکه طلبیده بمنزل رفته خوابیدم. امروز اسب دوانی بزرگیست میگویند لایق تماشاست قبل از ظهر با راه آهن رفتم محل چمن- زاریست جمعیت فراوان بودند چون من بلد نبودم دنبال یکنفر انگلیس را گرفته رفتم یک لیرا پول بلیت برای دخول دادم و تقریباً یک لیرا با آن انگلیس نهار خوردیم قریب ساعت پانزده و مان خرج کردم و ابداً تماشائی نداشت سه چهار اسب را روی

چمن میدوانیدند بقدر دو میل مسافتست فقط تماشائی که داشت این بود که متجاوز از دو سه هزار نفر ایستاده فریاد میزدند که فلان مبلغ بفلان مبلغ مال فلان برای فلان نمره است. در حقیقت یک مجلس قماری بود که کرو رها آن روز برد و باخت شد. مشت مشت لیرا برد و باخت می شد قدری در آفتاب ایستاده چیزی فهمیده خسته شدم مراجعت بلندن نمودم بعد که فهمیدم ممکن بود من هم در میان همان مردمی که ایستاده اند مجانی به ایستم و یک لیره هم ندهم چون آنسخن انگلیس یک لیره داد و داخل شد من بگمان اینکه این نقطه بهترین نقاطست و حال این که همگی یکی بود و آن شخص آن پول را بجهت قمار داده است.

پنج شنبه دوم محرم لندن

امروز عصری رفتم بعمارت بلور از استادیوم ویکتوریا با راه آهن میرونند در بیرون شهر لندنست درجه دوم دوشیلینگ میگیرند برای رفتن و برگشتن این بنا محل بزرگیست که سقفش پنجره و شیشه انداخته اند خیلی جای باصفائی است بالا و پائین محل گردش است اسبابهای عالی دارد بهر کجا که محل تفریجست دخترها اسباب میفروشند و ممکن نیست کسی از دست اینها بدر رود لابد چیزی میفروشند اقسام اسباب تماشا موجود است بهر نقطه باید پول داد و داخل شد و دید. شب را آتشبازی مفصلی نمودند هفتۀ یک شب آتشبازی میکنند که مردم جمع می شوند و مزیک میزنند الی چهار ساعت از شب گذشته

مشغول میباشند بعد مراجعت بلندن مینمایند.

جمعه سیم لندن

امروز خبر تازه‌ای نبود جز اینکه شب شد با چند نفر دخترها به قهوه‌خانه رفتیم هر یک چیزی خوردن وقت خواب عذر خواسته رفتم در خیابان. دچار دختره مست شدم بازوی مرا گرفت و اصرار داشت که مرا بکار بگیر آنچه من منکر شدم او اصرارش زیاد شد بعد از همه نوع طفره رسیدیم بدربخانه که تاریک بود بمحض ایستادن پلیس حاضر شد گفت اینجا چه میکنید گفتم هیچ مریضی را همراهی نمودم گفت این چه عملی است کردید من چون هیچ کاری نکرده بودم گفتم فهمیده حرف بزن من کاری نکرده‌ام کبریت روشن کرده گفت اینست معلوم شد دختره در ضمن صحبت با من ایستاده شاشیده است. گفتم آب از بالا ریخته‌اند گفت خیر شاش است در این بین دختره پا بدو گزارده فرار نمود من گفتم منکه این عملرا نکرده‌ام بگذارید ریده باشد چکنم پلیس از اینحرف خندیده خصوصیت در میان آمد جلوی خانه را هر روز خدمتکاران با پارچه ابر و آب گرم و صابون میشویند مثل شیر سفید است در چنین جائی چگونه میشود شاشید.

شنبه چهارم لندن

امروز قبل از ظهر به راه آهن نشسته بطرف پاریس حرکت کردم. قیمت بلیت درجه دوم از لندن به پاریس

در راه آهن و کشتی یکسره ده تومان و نیم است. تا لب دریا قطار آهن می‌رود و دو ساعت راه است و این راه معروف برای نهادویه است که ارزان‌تر است و بکشتی نشستیم اکثر مردم که مطلع بودند خوراکشان همراه بود من بلدیت نداشتیم رفتم در اطاق سفره‌خانه نشستیم و غذا خوردم شش مثقال گوشت و دو سیب زمینی دادند یک تومان پول گرفتند بهمان قناعت کرده دیگر نطلبیدم. چهار ساعت کشتی حرکت نموده بعد بخشکی رسیدیم سه ساعت دیگر هم راه آهن است که پیاریس رسیدم و در یک میهمان‌خانه منزل نمودم پست ترین اطاق منزل گرفتیم بروزی یک تومان شب را برای گردش بیرون رفتیم جهت شام خوردن بدکانی رفتیم خیلی عالی بود قدری گوشت پخته و سیب زمینی آوردند پیش‌خدمت فضولتاً یک قاچ‌گرمک بریده جلوی من آورد خجالت کشیدم بگوییم نمی‌خورم دو سه غذا داد لیره انگلیس را دادم هفت فرانک بمن داد یک فرانک هم به خودش دادم شام امشب سه تومان و هشت قران برای من تمام شد. سخت است برای ایرانی مفت چریده این مخارج گزار.

یکشنبه پنجم پاریس

امروز در خیابان شانزلیزه مردم به یکدیگر گل می‌اندازند یکی از عیدهای بزرگست. خیلی سخت می‌گذرد ندانستن زبان فرانسه شخص ایرانی را دیدم حکایت شام شب را گفتم بعضی دکانهای ارزان را نشان داد که بهفت هشت قران می‌توان غذا خورد خیلی ممنون شدم. اگر روزی یکصد تومان

برای دیدن خرج کنم آنقدر دلتنگ نیم که برای خوراکی خرج میشود کسی که برأه یکی یکتومان خورده است حالا چگونه یکی پنجاه تومن میتواند خورد باری در پاریس بهر قهوهخانه که شخص میرود حکماً باید مقداری هم به پیشخدمت بدهد برسم انعام اگرچه لندن هم همین حالت را دارد لاتن مثل اینجا حتی نیست در اینجا گاه میشود که شخص یادش میرود اسباب خجلت است. باری امروز چون راه زیاد رفته بودم پایم بشدت درد میکرد ملکی پوشیدم چند قدسی که در خیابان راه رفتم دیدم تمام مردم پیای من نگاه میکنند لابد برگشته بمنزل کفش نرمی خریده پوشیدم الفیه شلفیه را در کوچهای پاریس معمرا نه میفر وشنده اگر پلیس به بیند مانع میشود. شخصی در خیابان اظهار نمود که این قوتی الفیه شلفیه است برید ٹیمتش سه فرانک است منهم چانه زده بیک فرانک خریدم در ضمن صحبت که دستش بود قوتی گنجفه را بمن داد و پولش را گرفت منهم در جیب نهاده رفتم وقتی که بمنزل رسیدم بیرون آوردم دیدم یکدسته گنجفه منحوس است که یکعباسی قیمت ندارد نتیجه بزرگی گرفتم از اینکه آنچه که منع کرده اند نباید جلوаш رفت که زیان دارد و اگر این عمل صحیعی بود پلیس منع نمیکرد عمل پنهانی و در بسته و خلاف همین عاقبتش هست.

دوشنبه ششم پاریس

امروز چون عید بود و تمام دکاکین بسته بود بجز خیابان

شانزه‌لیزه و تماشای خانمها چیز دیگری نبود.

سه شنبه هفتم پاریس

امروز رفتم بمنار ایفل یکنفر ایرانی هم همراه بود تا الی مرتبه دوم رفتیم برای هر یکنفری دو فرانک دادم آن بالا پس از تماشا دوفنجان چای دوتیکه نان خوردیم چهار فرانک دادیم دو سه نقطه تماشا کردیم چهار پنج فرانک دادم سه دفعه کالسکه امروز سوار شدیم سه تومان دادم یک شربت خوردم هشت قران دادم وقس علیه‌ذا تا شب قریب بیست تومان مخارج شد مقصود از نوشتن اینها اینست که اگر رفقا هزار تومان پول دارند میل فرنگ نکنند و خیالا همه نوع سوقات نخرند. هر کس مسافت‌نامه نوشته بجز تعریف چیز دیگری نبود و هر کس شنید بهوس افتاد. پاری فرنگستان تعریفی ندارد بجز چراگها و خیابانهای خوب خانه‌ایش مثل قفس است. بیهوا و خوراکشان بد و گران هر کس فرنگ را بخواهد به بیند چراغ بسیار روشن کند و ظروف زیاد اجاره نماید دورنما را هم پشت ذره بین نگاه کند باقی پولش را بجیب خود بیندازد مثل فرنگ می‌بیند من اگر برای تحصیل پول نبود هرگز بفرنگ نمی‌آمدم که گوشت سگ بخورم و دو سه هزار تومان هم بگدائی خرج نمایم و مثل حمالان شهر هم گذران کنم.

چهارشنبه هشتم پاریس

کما فی الساق مثل دیوانه‌ها تا نصف شب گردش نموده بعد

بمنزل رفته خوابیدم شخصی در راه گفت بیائید برویم
یکجایی گفتم کجا گفت خانه فاطمه قریب صد دختر لغت
می‌بینید و عیش میکنید گفتم چه باید کرد گفت یک لیره باید
داد گفتم عکس آنها را خیلی دیده‌ام همان کفايت است این مجالس
و محافل پول کار نکرده میخواهد حکایت یک یا دولیره نیست سر
بده لیره میزند پول من بیچاره باید بهای نان و گوشت برود در
حقیقت هر فرسخی که طی میکنم یک عباسی اجرت من است که
عاید میشود.

پنجشنبه نهم پاریس

امشب بلندن مراجعت میکنم باز لندن برای من بواسطه
زبان دانستن بهتر است اینجا کاری صورت نگرفت
عمل مسافرت این سفر همان حکایت است که خر خسته و
صاحب خر ناراضی من باید متصل مخارج کرده و دوندگی کنم
جواهرهای امانتی هم بعدی گران است که ابداً کسی نزدیک نمی‌
آید مردم میخندند و نمیگویند چند میخریم. باری شب براه آهن
نشسته ظهر جمعه بلندن رسیدیم.

جمعه دهم لندن

امروز عصری رفتم به قهوهخانه غذا بخورم اسمش
مانیکو واقع در پیکادلی است. مدتی است در آنجا نشستم
علوم شد اکثر مسافرین که در اینجا می‌آیند غذا میخورند

و می‌نشینند زنهای فاحشه هم یکساعت از شب گذشته در این محوطه آمده گردش می‌کنند. اگرچه در همه خیابانها فراوانست لیکن این نقطه معینی است هر کجا صدای مزیک بلند شود زنهای آهنگ موژیک میرقصند. نزدیک صبح بود گوشئه ایستاده تماشا میکردم یکنفر انگلیس که مست بود دست زد بشانه من قدری انگلیسی بلغور کرد من محل نگذاشته دور شدم این مردم اگر مست هم بشوند اسباب آزار نیستند زیرا که میدانند قدم بقدم پلیس ایستاده و سیلی قانون دو طرف صورتش حاضر است. شب گذشته رفتم بطرف منزل که در یکی از میهمانخانهای بود. چون در شب بلد نداشتم لابد پرسان پرسان میرفتم یکنفر انگلیس متشخص رسیده از او سؤال نمودم گفت بیائید نشان میدهم. در ضمن راه رفتن مکرر دست میگذاشت بشلوار من روی قوتی سیگار که در جیب من بود من گمان نمودم از جیب برها لندنست. بعد تکلیف کرد اگر میل دارید قدری راه برویم بعد بروید منزل چون میخواستم اطلاع به مرسانم گفتم بلی خوابم نمیاید قدری که رفت گفت میل دارید مشروبی بخوریم گفتم بلی گفت میرویم منزل ما تارسیدیم بدرب عالی دست کرد از جیب کلید بیرون آورد چون من دو لیرا بیشتر همراه نداشتیم ترسی هم نداشتیم و این شخص هم محترم بنظر می‌آمد. باری داخل خانه شدیم تمام اطاقهای چراغ برقی بود و اطاقهای خیلی منظم داشت داخل اطاقة شدیم رفت بیرون که مشروبی حاضر نماید من دو لیر را از کیف بیرون آورده بجورا بام انداختم اگرچه این بساط عالی مستغنى ازین حرکات بود وقتی که داخل اطاقة شد کیف بدم بود لابد کارت اسم خود را بیرون آورده

باو دادم خیلی ممنونیت حاصل نموده او هم کارت اسم خودش را بمن داد قدری مشروب خوردیم عکسها بمن نشان میداد معرفی دوستانش را میکرد که این دوست من حاکم فلانجاست و متصل دست بشانه من میگذارد بنوعی که انگشتها یش بصورت من میخورد گاهی پهلوی من می نشست زانوها یش را بزانوی من میفشد دیدم حکایت بخور است گفتم شما امشب با من سر التفات دارید و شوخت میکنید او هم بعضی از اصطلاحات میگفت که من هیچ نفهمیدم گاهی دست در جیب خودبرده پولها یش را بر هم میزد و دست خالی بیرون میآورد و یکدفعه مرا ماج کرد خیال کردم که سر پیری خاطرخواه پیدا کرده ایم. چنان چه بخواهد بی ادبی کند از قوه اش بر میآیم. مکرر میخواست چیزی بگوید خجالت میکشید و به کنایه چیزی میگفت که من نفهمیدم عاقبت دست برده به تکمه شلوارم بطرف اهلیل که بازی کند و من حالم از اوقات تلخی مغشوش است بعد گفت کجاست که نمی توانم پیدا کنم گفتم در آن زیره امشغول چرت است پس از آنی که پیدا کرد دید چیز کوچکی و پلاسیده است مأیوس شده آنوقت آرام نشست آنوقت فهمیدم که این آقا معیوب و مأبون است و در حالت مستیدستش بقوتی سیگارم خورده است و بخيالش اهلیل است که بدین سختی است میل کرده خودش و مرا بزمت انداخته حال که معلوم شد باندازه کافی نیست تیرش بسنگ خورده ساعتش را بیرون آورده گفت وقت گذشته است گفتم من هم میخواهم مرخص شوم و برخواستم مرا تا الی درب میهمان خانه همراهی نمود وقتیکه زنگ در را کشیدم که داخل شوم خدا حافظی نموده مراجعت کرد معلوم بود که آبرومند است و

نمیخواست که کسی او را به بیند و بشناسد. باری بعدها کارد اسمش را بسفارت دادم تحقیق نمایند که کیست معلوم شد که شریک یکی از کمپانیهای متمول است. هرگاه در این فقره خوشوقت بودم مبلغی هم پول میداد چون که هیکل مرا قوی و گردن کلفت و غریب مملکت دید بدین خیال افتاده بود اما غافل از این بود که آواز دهل است بقول ترکها ساق سمباتی وار اما زیردمی سست در.

شنبه یازدهم محرم سنه ۱۳۱۰ لندن

خبر تازه‌ای نیست شب را تماشاخانه بودم حکایت قشون انگلیس بود که یکی از صاحب منصبان انگلیس که کار خلافی کرده بود بثبوت رسانده بنوعی در میدان مشق که همگی فوج حاضر بود و آلات نظامی را از او گرفته اورا خلع نمودند بنوعی واقع بود که تماشاچیان ازین مشاهده خجالت میکشیدند فی الواقع اگر کسی موی غیرت در بدنش باشد مر تکب امر خلافی نباید بشود. این قبیل محافل خیلی اسباب تربیت نظاره کنانست. پیره زن متظلم نوعی اظهار تظلم میکرد با کمال قدرت هر کس میشنید جرأت پیدا میکرد زیرا حرف حق ترسی ندارد و نوعی فلان سرکرده و رئیس بداد این مظلوم رسیدگی می نمودند که شخص عدالت پرست می شد از دیدن و شنیدنش و این فقره معین است تا شخص نه بیند و نشنود و نخواند کجا انسان میشود مثل گاویست پلوخور به هر کس کاری رجوع کرده اند که همان کار را باید بکنند ابداً بحاکم دیگر کاری ندارد مثلاً سر باز باید تا فلان ساعت کشیک بکشد کاری ندارد بگفتگو و نزاع

دیگری چون که این عمل نیز راجع بپلیس است نهایت او می‌بیند مثلاً فلان مردیکه پهلوی فلان دختره در زیر فلان درخت نشسته هرچه میخواهد میکند مردم تردد می‌نمایند احده نمیگوید چکار میکنید یا نگاه مخصوص نمیکند هر کس بخيال کار خودش میباشد فضول آقا یعنی مردمان نادان بی‌تربيت که هر چيزيرا اسمش میگذارند امر بمعرفه و نهی از منکر شريعت نبوی صلی الله عليه و آله آنچه فرمودند عاقبتش راجعست بر اينکه اسباب آزار و اذیت يكديگر نباشند که عبارت اخري یعنی نپسندند در حق دیگری آن چرا که در حق خود نپسندند لیکن محض ریاست طلبی آنقدر پیرایه بر احکام پسندیده بسته‌اند که حکم اصلی از میان رفته است همین قانون فرنگيهای از روی شريعت ما هست عربی‌الناس مسلطون علی‌انفسهم و اموالهم با اين آية شرييفه دیگر اين امر بمعرفه و نهی از منکر کدامست احکام حالیه ما بدبغتان کوسج و ریش پهن است. بحال شترمرغ که نه مرغیم که پرواز کنیم و نه اشتر که بار ببریم.

يکشنبه‌وازدهم و دوشنبه سیزدهم لندن

امروز خانه‌تکانی خانه‌دارهاست که در هر هفته یک‌روز از سقف خانه گرفته پاک می‌کنند و میشویند الی کف‌خانه. ماه‌ها سالی یک‌مرتبه خانه‌تکانی داریم و این‌ها هفت‌هایی یک‌مرتبه تناسب ماه‌هابا این‌هادر تمام امور همین بعدرا دارد مثلاً در ایران کسی بخواهد علمی را تحصیل نماید بزبان خارجه تحصیل می‌کند و سبب هیچ یاد نگرفتن هم

همین است که هم باید علم تحصیل کند و هم لغات خارجه را و حال آنکه اگر علمی را بزبان فارسی که رواجست ترجمه می‌کنند و مردم بخوانند هم می‌فهمند و هم ترقی می‌کنند عیب همانست که میخوانند و نمی‌فهمند.

سهشنبه چهاردهم در لندن

لندن محل جنده خانه ندارد لیکن دو ثلث بیشتر آنها جنده هستند و اینها به چندین قسم است اولاً طرف صبح دخترانی هستند یا مکتب یا بدکانها برای مزدوری می‌روند در جلو هر شیشه دکانی ایستاده تماشا می‌کنند اینها یک فرقه هستند که شخص لب‌خند زده آشنا شده صحبت می‌کنند و قرار گذاشته که شب در فلان نقطه ملاقات شود. فقره دیگر دخترها هستند که تقریباً رسیده و خوشگل که بعد از ظهر بیاع عمومی آمده در روی نیمکتها می‌نشینند و مشغول خواندن کتاب یا روزنامه می‌شوند اینها نیز عقب شوهر می‌گردند هر کس با اینها صحبت نماید گمان می‌کنند که این جوان نامزد باز است و نامزد بازی می‌خواهد بکند چون که دختر بسن دوازده یا چهارده رسید خودش باید کار کند و امورش را بگذراند و هم شوهر پیدا کند بدین سبب صبح تا شب هر کجا بخواهد برود مختار است لیکن نصف شب باید بخانه اش رجعت نماید. نوع دیگر دخترانی هستند که بدکانها مشغول خدمت‌اند بهر کس لب‌خند بزنند و آن شخص هم بخندند همین اوضاع پخت و پز است برای شب که از کار مرخص می‌شوند

بهر کجا که وعده میگذارند حاضر میشوند. نوع دیگر نزدیک غروبست که تقریباً پنج هزار نفر دختر جمع میشوند در باغ عمومی اغلب برای پیدا کردن رفیقی که دوست بشوند و با یکدیگر رفته شام بخورند و تا نصف شب مشغول باشند. اکثر دخترها که فقط شغلشان منحصر باین عمل است از خود خانه دارند که مرد را بخانه خود برسند. نوع دیگر دو از شب گذشته در باغ عمومی دخترها در روی صندلی نشسته در تاریکی مرد را صدا میزنند پولی میگیرند سراپا یا روی صندلی جماعی داده میروند و هم چنین در این وقت توی خیابانها هم از این قبیل زن موجود است که راه میروند چهار ساعت از شب گذشته در پیکادلی از چپ و راست حرکت میکنند و اصرار دارند که رفیقی پیدا کنند و بدست آورده پولی اخذ نمایند این دختران با غی بجزئیات قناعت دارند که میتوان فقط بخوراک و جزئی وجهی رضایت جویند لیکن بعضی از اینها که در پیکادلی هستند گوش برند و طی میکنند که چند و چون.

چهارشنبه پانزدهم لندن

اینجا روز معلوماتی ندارد متصل مردم در ایاب و ذهاب هستند عمدۀ تماشا و سیر مردم در شب است که مست میشوند و میرقصند و حرکت میکنند در پاریس کمتر دیدم زن مرد را صدا کند در اینجا اکثر زنها مرد را صدا میزنند ممکن نیست کسی راه برود و زنها همراهش راه نروند و اصرار نکنند هر شب با این طایفه من همراه هستم بقهوه خانها رفته

مشروب میخوریم دست آخر که میگویند برای خوابیدن برویم میگوییم ببخشید من زن دارم در جواب میگویند شما سیفی ماچ هستید یعنی کبریتیرا گویند که بجز قوتی خودش بجای دیگر روشن نمیشود بعد که مأیوس شدند میگویند پول کالسکه بما بده. باری هر شب اگر کسی دوازده قران خرج کند با این‌ها خوش‌میگذراند. دختران لندن خیلی خوش‌لباستند و خوشگل کمتر جائی بدین خوشگلی دیده‌ام حالا تازه وضع لندن را فهمیدم که باید چه نوع لباس پوشید و چه نوع حرکت نمود همه روزها باید ریش تراشیده شود و پیراهن عوض شود تا شخص جزء مسیوها محسوب شود عموماً اهالی لندن با سلیقه و خوش‌لباستند.

پنجمین بخش شانزدهم و جمعه هیفدهم لندن

کم‌کم جاهای ارزان‌لندن را پیدا کرده‌ام بعضی دکانها هستند که نوشته‌اند تابل دوت‌که به هشت نه قران پول ایران میشود شام خورد یعنی چند رنگ غذای معین است که می‌آورند به دوشیلینگ و نیم و نیم شلینگ هم مال مشروب و نیم شلینگ هم انعام پیش خدمت بسه چهار شلینگ.

شنبه هجدهم لندن

از امروز که سه‌روز مانده است به جشن ملکه تمام خیابانها بنوعی جمعیت است که عبور ممکن نیست اغلب چیزها هم گران شده است مثلاً همیشه چهار عباسی میدادم سوار

فلان کالسکه عمومی می‌شدم امروز دو قران و نیم گرفتند تمام شهر رازینت کرده‌اند. مردمانیکه خانه دارند در خیابانهاییکه ملکه عبور میکنند نشیمنهای ساخته‌اند اکثر خانهای را اجاره کرده و خراب نموده‌اند و محل نشستن ساخته‌اند برای اینکه در آن روز کرایه بدهند شنیدم بعضی صندلیها هست که یکی صد تومان اجاره میدهند فقط برای آن دو ساعت که ملکه و همراهانش عبور میکند این مردم دل بزرگی دارند ابدأ از معامله و کار نمی‌ترسند گاه میشود ضرر کلی می‌بینند.

یکشنبه نوزدهم لندن

امروز تمام خانهای لباسی که برای جشن ملکه دوخته‌اند پوشیده و به باع عمومی آمده‌اند نصف شب در خیابان جلو همین باع ایستاده مردم را تماشا میکردم جوانکی سر باز آمده پهلوی من ایستاده حرف میزد گفت بیائید برویم در باع گفتم حالاً نصف شب است برویم چه کنیم گفت برویم کار خوب بکنیم گفتم کار خوب نمیدانم کدامست شنیده بودم سر باز انگلیس کون میدهد گفت کار رویی گفتم نمی‌فهم من انگلیسی چندان نمیدانم واضح حرف بزنید عاقبت گفت در باع دخترهای خوب هستند گفتم دخترها پول لازم دارند و من ندارم همین که شنید پول ندارم بعد از دقیقه گورشرا گم کرد تعجب درین است مملکتی که حکم مؤکد است اگر کسی لواط کند و ثابت نمایند دوازده سال باید حبس بشود با این حال چگونه میشود

مرتکب شد بیچاره ایرانیها اسمشان بدنام است اینجا عارشان میآید بگویند پول نداریم و خلاف موسيوگری میدانند لیکن من از هر کس اصرار میدیدم میگفتم پول ندارم آنوقت دست از سرم بر میداشتند هیچ‌گونه عذریرا نمی‌پذیرند و اصرار دارند گمان میکنم جنده‌های این شهر بیچیز و مستحق‌اند زیرا که هر کس مخارج دارد در روز اقلاً دو سه تومان مخارج منزل و خوراک خواهد داشت. پلیس در باغ عمومی خیلی چیزها می‌بیند و اغماض میکند یعنی ندیده‌ام حتی‌الامکان تا صدای کسی بلند نشود پلیس کاری ندارد.

دوشنبه بیستم محرم و سه شنبه بیست و یکم لندن

امروز جشن ملکه است مردمانی که ازدهات آمده بودند اغلب در خیابانها و با غم‌ها شب را بسر برده‌اند از هر مملکت در ربع مسکون یک دسته سر باز و یک نفر سر کرده برای مبارکباد آمده بودند تمام افواج انگلیس از سواره و پیاده و توپخانه و غیره و سرکردگان عبور نمودند هرفوجی یک‌اندازه و یک رنگ است و یک لباس چقدر منظم عبور نمودند تمام سفرا گذشتند قریب سه ساعت طرح بطرح عبور مینمودند بعضی از سفراء در کالسکه و بعضی سوار اسب شده بودند اکثر سفراء که همراه خانم‌هاشان بودند در کالسکه بودند شاهزاده امیرخان سردار که از طهران رفته بودند سوار اسب صد قدم جلوی ملکه میراندند و با سفیر عثمانی هم صحبت بودند هر یک از سفراء که عبور میکردند مردم اظهار بشاشت مینمودند بعد

ولیعهد انگلیس آمد و آخر همه مملکه معظمه با عروش که در جلوش نشسته بودند تشریف آور دند مردم خیلی خوشحالی کردند تعزیه برهم خورد این مردم قلبآ پادشاه دوست هستند اگرچه حق دارند چرا نباشند مرگ میخواهند برون دگیلان پادشاهی که یکنفر را برد یگری ترجیح نداده باشد و آسایش و آزادی داده باشد البته دوست داشتنی است مثل بعضی مملکتها که نیست که هر کس سرتیپ شد بتواند کر بلائی تقی علاف را کاو سر بزند یا هر کس امیر شد بتواند مشهدی حسین بزار را توی سری بزند که چرا بلند حرف زدی یا چرا مطالبه طلب خود نمودی هر خانی و هر امیری محبس چوب و فلك داشته باشد اینجا درادعا و گفتگو ولیعهد با فلان رعیت یکسانست حرف حق پسندیده است نه کلیچه ترمۀ لاکی آستر خز.

چهارشنبه بیست و دویم لندن

در این سه روز جشن در معابر شیرهای آب را باز کرده و دو فنجان بر او آویزان نموده نوشته اند بنوشید آب را مجاناً معلوم میشود سایر ایام آب مجانی باین فراوانی نیست هر کس تشنه شود باید پولی بدهد مشروطی بیاشامد معلوم است مملکتی که آب مفت هم نباشد مردم باید دنبال کار برون د و تحصیل وجه نموده گذران کنند مفت خوردن چه هنری دارد.

پنجشنبه بیست و سیم لندن

در روزنامه نوشته بودند امروز عصری رعد و برق

و باران شدید خواهد بود.

هر کس بالباس مخصوص عصر حرکت نموده بهمان ساعتی که گفته بودند چنان شد عجب آنست که روز جشن ملکه ابر شد بدون باران هوای بسیار لطیفی بود مردم میگفتند این هوای اسمش هوای ملکه است هر وقت ملکه بلندن میآید همین هوا می‌شود روز بعد که جشن برگزار شد باران خیلی شدیدی آمد پس معلوم میشود که خداوند با مردمان مؤدب بیشتر همراه است تا با مردمان گاو طبیعت آدم خوار مردم آزار.

جمعه بیست و چهارم

از قرار یکه معلوم میشود پرستاری پدر و مادر در فرنگ فقط تا سن دوازده سالگی است بعد باید خودشان محنت کشیده تحصیل معاش نمایند اگرچه کار صحیح این است بسن پنجم سالگی بمکتب میگذارند تا سن دوازده چیزدان میشوند بعد ترقی و تنزل با خود اولاد است بیچاره بچهای ما بیست ساله هم که میشوند هنوز آقا کوچولو یا آقا موچول صدا میکنند ده هزار جمعیت زن و مرد در محوطه حرکت میکنند ابدأ صدائی نیست نعوذ بالله اگر آقا کوچولو و خانم موچولو در محوطه حرکت نمایند پس تربیت لذیذترین تمام نعمات الهی است برای اولاد نه ملک و مال و عیال.

شنبه ۲۵ و یکشنبه ۲۶ و دوشنبه بیست و هفتم

امروز روزیست که ملکه بلندن میآیند برای خدا حافظی

سفراء و مخصوص نمودن ایشان چون ملکه دیرگاهی بلندن می‌ایند لهذا مردم خیلی مایل زیارت ایشان هستند در معابری که ملکه عبور می‌نماید مردم جمع شده که ملاقات نمایند.

سه شنبه بیست و هشتم محرم

لندن امروز عزم حرکت بطرف نیویارک دارم لهذا به اداره کمپانی ورود نموده تمام تکلیف مسافر در رورقة بلیت معین است هر کس نتواند بخواند ابد محتاج به سؤال نیست به شهر و هر دیار بخواهد برو و نوعی تمام چیزها نوشته اند مثل آنکه شخص در مملکت و شهر خود حرکت می‌نماید از هر جهت از باخت میهمان خانه‌های عرض راه و نرخ و تماشا خانه‌ها و بعضی جاهای دیدنی و غیره و غیره مرقوم و معین است.

چهارشنبه، پنجشنبه، جمعه، شنبه، لندن

امروز صبح بنا بود بطرف امریکا عازم شوم برای جواهرهای امانی مردم تعویق افتاد قرار شد هفتادیگر بروم لهذا در محلی رفتم که بلیت گرفته بودم اطلاع دادم که این هفته نمی‌توانم بروم گفت یک شیلینگ باشد بدھید دادم گویا این یک شیلینگ اجرت تلگرافی است که بلب در یا می‌کنند که فلان نمره مسافر این هفته نمی‌اید.

یکشنبه، دوشنبه، سه شنبه، چهارشنبه، پنجشنبه، جمعه ششم صفر المظفر خبر تازه نیست لندن روزها و شبها تازه دیک صبح کارم گردش کرد نست و سیاحت نمودن آنچه فهمیدم زنهای مشرق

زمین صبر و طاقت بیشتردارند ازین زنها که در مغرب هستند باصطلاح آنکه شهوتشان کمتر است با وجود هیچ ندانی دخترهای ایران خیلی کم ممکن است فریب خورند و بکارت خودشان را بباد دهند مثلا در اینجا زن نداری میل دارد زن بگیرد لهذا هرشب در بغل دختر کی می خوابد بامید آن که او را خواهد گرفت لیکن همینقدر مواطلب دارند که آبستن نشوند دختر باکره در فرنگستان اکسیر است و دختر بازی در فرنگ مثل اینست که شخص در ایران نان و ماست بخورد ابدا قباحتی ندارد تعداد انان از ذکور بیشتر است در این ممالک هر ایرانی که بخواهد زن فرنگی بگیرد کارش ساخته است.

شنبه نهم صفر المظفر

روز حرکت است از لندن قیمت بلیت درجه دوم از لندن الى نیویارک هشت لیره و نیم است دیشب خبر به اداره کالسکه خانهای محلی دادم که صبح زود در فلان ساعت عازم فلان استاسیون هستم اسم خود را و نمره منزل رایادداشت نموده صبح زود کالسکه حاضر شد عازم استاسیون راه آهن شدم کالسکهای روز علیحده و کالسکهای شب علیحده است صبح بآن زودی که میرفتم عمله احتساب مشغول تنظیف شهر بودند و گاریهای باری از قبیل نان فروش و ذغال فروش و سبزی فروش و شیر فروش در آن ساعت در حرکت بودند ظرفهای حلبی شیر رادر کوچه در بخانهای شیر فروش گذارده میرفت باری دو ساعت بعد رسیدیم لب دریا که

اسمش سوس‌هام‌تون است کشتی بزرگ‌عالي دیده شد که نام شریف‌ش نیویارک است این‌کشتی از بس که ملوکانه است و بزرگ‌وقت غذاخوردن شیپور میزند متباوز از دویست نفر درس ر میز غذا بودند در درجه دوم که من بودم باری دریا آرام و خوب بود مردم خوش‌حال بودند.

یکشنبه دهم صفر دریای آتلانتیک

زندگانی صحیح را این‌مردم دارند در نهایت آزادی یک‌نفرزن بی‌نهایت بلندخنده نمودیگران هم‌مراها ه نمودند کسی نبود بگوید ضعیفه‌شم کن‌چقدر میخندی باری این‌کشتی در بیست و چهار ساعت چهارصد و هفده میل‌حرکت نموده است بنوعی کار مسافت را آسان نموده‌اند که هر کوری میتواند سفر نماید مشروط بدانستن زبان اقسام کتابچه‌ها چاپ نموده مرتب گذاشته‌اند هر کس به هر نقطه‌ای از امریکا می‌خواهد سفر کند کتابچه آن حدود را برداشته مطالعه می‌کند نقشه آن مملکت و تمام مطالبیکه برای مسافر لازم است از قیمت و تفصیل همه را نوشته است انقدر یکه در دریا مسافت نمودم در هیچ‌جا دیده نشده بود صابونیرا که از آب دریا کف کند فقط در این‌کشتی دیدم صابونی که با آب دریا کف می‌کند باری از لب دریای لندن‌الی نیویارک سه‌هزار و یک‌صد میل است که می‌گویند روز هشتم میرسد.

دوشنبه یازدهم آتلانتیک

صبح مردم تازه از خواب برخواسته بودند دیدند

کشتی ایستاد چونکه معمول نبود در وسط دریا کشتی با استد هر کس مضطربانه بیرون دویدند که به بینند چه واقع شده است معلوم شد که یکی از عمله جات کشتی که عمرش سرآمد است خود را به دریا انداخته است لهذا کشتی کوچکی پایین کردند آن چه تفحص نمودند اثرباز آن مجnoon وادی فنا در این دریای معیط ظاهر نشد کشتی حرکت کرد همه روزه یک ساعت در ساعتها تفاوت پیدا میشود پنج ساعت از لندن به نیویارک فرق دارد و قریب پنج ساعت لندن بطریان.

چهارشنبه سیزدهم

امروز صبح اعلام کردند که بعضی از خانمها بواسطه اغتشاش دریا مريضاند لهذا کسی زدن پیانو و خواندن را مرتکب نشوند تا فردا همچنان اعلام نمودند که فردا شب مجلس کانسرت است یعنی مجلس ساز و آواز منعقد است و پول جمع میکنند یهای اشخاص فقیر که در ساحل این دریا مواخت باشند براینکه هرگاه کشتی در این نزدیکی بشکند یا مبتلای بظوفان گردد در نجات آن بکوشند در حقیقت اینها فقرائی هستند که اگر اتفاقی افتاد بخدمت گذاری حاضرند هر کشتی بزرگی سه چهار روز مانده به مقصد بر سر این نوع مجالس را دارد که وقت ورود مبالغی پول بطور نذر برای خدمتگذاران فقیر که در ساحلند جمع آوری نموده و مردم هم بمیل میدهند.

پنج شنبه چهاردهم صفر دریای آتلانتیک

امشب که مجلس کانسروت است قبل از ظهر خانمها هر یک دسته کاغذ چاپ بدستشان است و جلوی مردم می‌آورند و هر یک نیم شیلینگ می‌فرمودند بعضی‌ها سه یا چهار از آنها می‌خرند در این صفحه نوشته شده است اسمی زنان و مردان یکه داوطلبانه در این مجلس می‌خوانند هر کس چیزی بلد بود از آواز و ساز بهر زبانی که بود اسمش را نوشته نزد کاپیتان فرستاده بود ایشان هم بر دیف چاپ نموده بودند و خانمها بطور رغبت این اوراق را می‌فروختند و پولش را جمع نموده بفتردار میرسانیدند امشب ساعت معین همگی جمع شدند یکنفر برخواسته اظهار امتنان نمود که هفتاد لیره جمع شده است باری زنها و مردها هر کس هر چه بلد بود از ساز و آواز خوانند و زند منجمله دختره هشت ساله‌ای بود هم ساز می‌زد و هم آواز می‌خواند در کمال رشادت بیچاره ما خجالت می‌کشیم در سفره‌ای که ده نفر باشند شکم خود را سیر کنیم و معمور نمائیم.

جمعه پانزدهم صفر دریای آتلانتیک

فرد اظهار باید به نیویارک برسیم مردم خوشحالند زنها با مردها صحبت کنان راه میر وند و بخور میدهند بعد از ظهر ظرفی می‌انش دستمال سفره‌ای بود آورده دور می‌گردانند، یعنی هر کس بقدر قوه انعامی برای پیشخدمت‌ها که در سر سفره خدمت کرده‌اند بدنهند هر کس چیزی در پشتاب می‌انداخت من هم یک عدد پنج هزاری طلا اند اختم بخلافه آنکه اگر پول معمولی می‌انداختم چه معلوم می‌شود دیگران

دو تومان و سه تومان میانداختند لیکن معلوم نبود که هر کس چه مبلغ داده است طرف عصر معلوم شد که در میان پیش خدمت‌مان قیمت این پنجهزاری تقریباً بدو تومان رسیده است که برای بند ساعت می‌خواستند همه فهمیدند که آن را منداده‌ام آمدند و پرسیدند که این پول سکه کجاست گفتم سکه شاه شهید است و تحفه‌ایست که دیگر ممکن نغواهد شد خیلی ممنون شدند.

شنبه شانزدهم دریای آتلانتیک

امروز بعد از ظهر وارد نیویارک شدیم از دهن‌های که کشتی وارد می‌شود دو قلعه خیلی محکم دو طرف دهن بنا نموده‌اند هم‌چنین هیکل آدمی را از چدن ریخته‌اند و سط آن تنگه نصب نموده‌اند که یکدستش را بلند نموده است این جاها عمارتش اکثر هفده هیجده مرتبه است خیابان‌ها یاش بخوبی مال لندن نیست عرضش کمتر است و اکثر فرش‌سنگ است در تمام خیابان‌ها گاری الکتریک حرکت می‌کند اینجا از هر نقطه بهر نقطه که شخص با این گاری‌ها برود اعم از اینکه پنج فرسخ یا چند قدم باشد نرخش مطابق نیم قران ایران است فقط چیزی که در این شهر ارزانست همین یکیست قران لندن یکی دو قران و نیم ایرانست و قران اینجا یازده قران ایرانست دستگاه چاپ اینجا را دیدم لوله کاغذی که یکصد من وزن دارد میدهند دم‌چرخ بسرعت آبشارهایی که از کله کوه سرازیر می‌شود این کاغذ سرازیر می‌شود چاپ شده تاکرده از پائین دستگاه بیرون می‌آمد شخصی ایستاده

دسته دسته میکرد و برداشته بخارج میگذارد نمیدانم این نوع چیزهای آسان را چرا ما نداریم در تمام خیابانها ستون آهنی زده و روی آنها پل بسته اند متصل گاری آتشی از بالا و گاری الکتریک از زیر آن حرکت می کند و متصل مردم در حرکتند گاری آتشی که از بالای شهر میگذرد و گاری الکتریک زمینی بخط مستقیم در خیابانها حرکت مینماید یا غ عمومی بسیار بزرگی دارد که در دامنه کوه واقع است خیلی زحمت کشیده اند تا این جنگل و کوه را با غ ساخته اند میگویند پنجاه میلیون تو مان مخارج این با غ شده است در حقیقت یک کوه را با غ ساخته اند این همه پول خرج کرده اند برای حسن تقی جعفر رضا که عصرها بروند گردش نمایند در این میهمان خانه که من هستم اطاق نمره ۵۶۴ است در هر اطاقی طناب معکمی موجود و نوشته اند اگر عمارت آتش بگیرد طناب را گرفته بخیابان سرازیر شوید اکثر عمارت بلندش پله آهنی دارد بخیابان معلوم میشود خیلی زود آتش میگیرد اطاق کوچکی را اجاره کرده ام شبی یک قران پول اینجا که یازده قران ایران باشد این مملکت گرانی نیست پول ماهه گداست چهار به غروب رسیدم تا مغرب چهار قران اینجا مخارج لازم شد که مساوی با چهار تومان و نیم پول ایرانست مثل فلان پینه دوز دهات پست که بظیران بیاید و در میهمان خانه پرسو منزل نماید حال ایرانی کم پول در این جاهای همین است چنان چه در لندن یکی از ایرانیها که در میهمان خانه منزل داشت و مطلع از قیمت و نرخ نبوده و بعد از پانزده روز صورت حساب میهماندار یکصد و پنجاه تومان ایران شده بود ایرانی که پنجتو مانش یک تو مان محل دیگر است چگونه تواند زیست نماید.

یکشنبه هفدهم صفر نیویارک

امروز باران می‌آمد پیاده نمی‌شد حرکت نمود لهیار فتم بتماشای پل بر و کلی که میگویند بزرگترین پل دنیاست که ساخته شده است این پل از رویش قطار آهن میگذرد تقریباً دو میل مسافت این پلست و میگویند پانزده میلیون تومان مخارج شده است همه روزه یکصد و شصت هزار نفر ازین پل با قطار آهن عبور مینمایدو هر یک باید مطابق سیصد دینار پول ایران بدهند این پل روی چهار پایه است که دو پایه وسط آب و دو پایه طرفین آبست بعده از تماشای این پل عظیم رفت موزه از تمام دنیا همه نوع بود حتی چراغ موشی ایران تار و کمانچه زره و کلاه خود مال ایران دیده شد منجمله پرده نقاشی بود که شکل چند رأس اسب بود میگفتند کار یکی از زنهای پاریس است و مبلغ شصت هزار لیر ای انگلیس خریده اند تماشای امریک بیش از لندن است متمول ترند و هم آزادتر.

دوشنبه هیجدهم

نيو يارك خيلي خوشگل ساخته شده است و خيلي آسان است پيدا كردن هر جائي مثلا همه جا نوشته است خيابان چندم شرقى يا عربى و كوچه چندم و نمره چندم در حقيقت تمام خيابانها و كوچه از يكديگر مجاز است مربع مستطيل است که پهلوی يكديگر گذاشته اند ابدا پيچ و خم ندارد هر کس نقشه شهر را در دست داشته باشد و نمره اى که بتواند بخواند همه جا می تواند گردش نماید، صنایع الکتریک ینگی دنیا سرآمد تمام دنیاست. این جا

اجرت واکس زدن به کفش یا قران پول ایران است. خوراک متوسط که بشود خورد کمتر از یک تومان نیست.

سه شنبه نوزدهم

از نیویارک به قطار آهن، امروز وقت غروب با راه آهن، کانادیا، از راه نیاکرا که آبشار آمریک است که آنجا را دیده تا لب دریای پاسیفیک قیمت بلیط درجه دوم از نیویورک الی یوکو حما یکصد و هشتاد تومان است قطار آهن امریکا اکثر آنها ساعتی شصت میل حرکت میکند و اغلب خط آهن دو تاست که یکی میرود و یکی میاید تمام اطاقها شبیه یکدیگر است درجه اول کمی با دیگران تفاوت دارد همه اطاقها بیکدیگر راه دارد و هر اطاقی چهل نیمکت دارد خیلی بزرگست و هر اطاقی هشت چرخ درزیز دارد درجه دوم که من نشسته ام نیمکتها محمل و درجه سوم تیماج است همه جا هم شراب و گیلاس آبخوری موجود است تمام چراگها بر قیست هیچ جای دنیا قطار آهن بین عظمت و شکوه ندیده بودم.

چهارشنبه بیستم نیاکرا

امروز صبح رسیدیم به استاسیون نیاکرا کالسکه های مخصوص است که باید شش تومان داد و سوار کالسکه شد چهارده میل مسافت است که شخص میرود و تمام جاهای را تماشا میکند و خود کالسکه چی هم معرفی میکند لیکن باید که بیش از چهار ساعت طول نکشد والا ساعتی یک تومان علاوه میگیرند

چنان‌چه من نمیدانستم همه‌جا زیاد تماشا میکردم لهذا دو تومان علاوه دادم. تمام راه خیابانست همه‌جا همه‌چیز را نوشته‌اند اقسام جاها برای تماشاست که باید پول داد و بلیت گرفت و داخل شد و بهتر کجا که داخل شدم راه خارج شدن از دکانی بود که دخترها با اصرار چیزی میفرخندند ولو یک عکس باشد من جمله جائی است که پنج هزار قیمت بلیت است پنج شش قران هم باید انعام داد لباس مشتمعی میپوشانند با چرخ آدمی را میبرند قعر رودخانه زیر آبشارها خیلی جاهای مهیب است لاکن خیلی محکم ساخته‌اند که زنها و دخترها و بچه‌ها لباس پوشیده داخل می‌شوند با اصرار عکس آدم را میاندازند و قیمت گزاف میگیرند و همچنین جاهاست که شخص را میبرند به قعر زمین و میبرند به آسمان برای تماشا در حقیقت یک دریائی از هفتاد ذرعی میریزد مثل دود آب‌ها را غبار مینماید قریب یک میل ترشح آب و غبارش میزند در چند نقطه عکس اند اختم که بعد بفرستند طهران بسیار جائی است باصفا و لایق دیدن با کمال صرفه‌جوئی و هیچ نخیریدن سی چهل تومان ایران اینجا مخارج شد نوشته بودند همه‌ساله پانزده هزار نفر از اطراف دنیا به این‌جا می‌آیند و هر کس اسمش را باید بنویسد.

جمعه بیست و یکم قطار آهن آمریکا

مسافرت در راه آهن آمریکا فرق کلی دارد بامسافرت راه آهن جاهای دیگر اینها تماماً جفرافیادان هستند احدي نمی‌پرسد که کجا می‌رود یا نشان بدهد هر یک کیف

نیم من وزن بدستش بایک نقشه میداند کجا عوض باید نمود و کجا چند دقیقه می‌ایستد کجا غذا میخورد و کجا باید پیاده شد همین نقشه را هم بمندادند زمانیکه بلیت راه آهن گرفتم لاتن کو سواد که بفهمد اگرچه چهار کلمه انگلیسی هم نمیدانستم خیلی سخت بود در استاسیونها بفاصله یک دقیقه جماعتی خارج و داخل میشوند احدي نه تعارف میکند که جنا بعالی اول بفرمائید و نه عقب کفش میگردد فقط یک قدم بر میدارند اینقدر خط راه آهن در آمریکا هست مثل تار عنکبوت تمام منظم و همه در کتابچه‌ها نوشته شده است فی الجمله سوادکی لازمست.

جمعه بیست و دویم صفر قطار آهن آمریکا

دیشب قطار آهن عوض شد یعنی بقطار دیگر رفتیم و رود بقطار آهن چتر را در نقطه‌ای گذارده برای تعیین محل خواب با طاق دیگر رفتم و خوابیدم صبح بخارم آمد که دیشب چترم را دریکی از اطاق‌ها جا-گذاشته ام برای تفحص پا طاق‌ها گردش میکردم چتر را در همان نقطه که گذارده بودم یافتیم با وجودیکه دیشب تالی صبح اقلام پانصد نفر باین قطار آهن در استاسیونها خارج و داخل شده‌اند چون این چتر را مال خودشان نمیدانستند لبذا نبرده بودند خاطرم آمد یکی از آقایان محترم که بمسافرت فرنگستان رفته بود تعریف میکرد که در فرنگ چتری در قطار آهن پیدا کردم و برداشتمن هنوز دارم این را جزو مداخل میدانست و این مردم این نوع چیزها را جزو دزدی میدانند. بداخل رفتن در کوه و بیرون آوردن طلا و نقره‌آلات

بمال غیر دست دراز کردن بهر اسم و هر شکل که باشد دزدی است ولو در معتبر پیدا کنند باز مال غیر است و باید بصاحبش برسانند. باری امروز صبح اتفاق غریبی افتاد که اسباب خجلت من شد دیشب محل خوابم در بلندی بود چون صبح شد محل دیگری در پائین خالی دیده اسباب‌کشی میکردم پیرمردی که در زیر تخت خواب واقع شده بود خرقه پوست روباهی داشت و آن را وارونه پهلویش نهاده بود در آن ضمن که من اسباب میکشیدم شیشهٔ ترشی از دستم افتاد روی دستهٔ نیم‌کت و تمام ترشیها افshan شد بخرقهٔ پیرمرد و سر و رویش تمام و ریشش یکسره ملوث شد من تنده شغفول عذرخواهی و پاک‌کردن شدم و بهیکل پیرمرد محترم نگران شده خنده دست میداد و آن پیرمرد جهان‌دیده با علم و اطلاع ابدأ حالتش متغیر نشد چون میدانست که عمداً نبوده است با کمال آهستگی میپرسید که از دستت افتاد یا خودش لغزید و ابدأ حالتش متغیر نشد اخلاق پسندیده از تجربه و علم و مشق است وای بحال آن بیچاره که هیچ‌کدام را ندارد. باری اشخاصیکه مسافت دور مینمایند و تمام شبرا در قطار باید بخوابند اول شب بلیت را بکلاهش نصب میکنند برای آنکه بلیت‌بگیر که می‌اید این مرد را از خواب بیدار نکند برای دیدن بلیت اصلی و راحت بخوابند با همراهان. باری صحبت و مخارج آبشار را می‌پرسم معلوم شد که برای مردمان خیلی با اطلاع کمتر مخارج دارد باین معنی که با گاری بر قی‌عمومی که همه‌جا ساخته‌اند که مردمان کم‌پول هم از آبشار بی‌بهره نمانند لیکن من نمیدانستم.

شببه بیست و سیم قطار آهن آمریکا

در این دو سه روزه وقت چای یا غذادر استاسیون نهاده تو قفداشته مردم غذا میخورند اما روز در این استاسیون یک عدد اطاق سفره خانه خیلی ممتاز آورده‌اند بقطار آهن متصل کردند همچه معلوم میشود که بموقع غذا خوردن استاسیون نخواهد بود. قیمت هر خوراک یک تومان است و من نمیدانستم. صبح رفتم داخل اطاق سفره خانه شده‌چای و دو تخم مرغ طلبیدم فهرست خوراکها داد گفتمن صبح بیش از دو تخم مرغ و یک فنجان چای زیادتر نمی‌توانم بخورم لهذا حاضر نموده یک تومان پول خواست معلوم شد چه یک فنجان چای و چه ده رنگ خوراک خورده شود همان یک تومانست. همه روزه جنگل کاجهای کهن است و این سامان متعلق با انگلستان است و نامش کاناداست از کنار دریاچه سوپریور میگذریم مردم و زن این سامان متصل یا قندرون میجاوند و یا علی‌الاتصال تف میکنند. مردمان سابق امریکا در این راه دیده شد سرخ روی و سیاه چرده و قوی جثه هستند. هنوز بزبان قدیم خودشان تکلم میکنند. خیلی شبیه‌اند بکولیهای ایران.

یکشنبه بیست و پنجم قطار آهن کانادیان

امروز که یوم پنجم است قطار آهن در حرکت است بطرف مغرب امریکا می‌رویم شب و روز در حرکت است همه روزه جنگل و چمن دیده میشود هنوز که ماه اسد است زراعت این سامان سبز است یعنی تازه خوش بسته است. هوا کم کم سرد میشود میگویند اثر کوههای

است که در جلو داریم. دریکی از شهرهای کانادا که نامش ترنتو است و شهر عظیمی است شکل دو بچه را دیدم که از شکم بیکدیگر وصل بودند. دو پا از یکطرف پهلو و دو پا از پهلوی دیگر بیرون آمده بود که بدیوارها برای دیدن مردم نصب کرده بودند.

دوشنبه بیست و پنجم قطار آهن در کوه

امروز که از خواب برخاستم بنوعی سرد بود که در تمام اطاقهای بخار جاری کرده بودند که مردم گرم باشند. معلوم شد دیشب داخل کوه‌ها شده‌ایم. دو طرف کوه پر بر فست و میانش دره و رودخانه است قطار آهن از دامنه کوه حرکت می‌کند. بجز جنگل و کوه‌های عظیم و آبشار و پلهای عظیم متعدد چیز دیگر نیست. قریب دویست فرسخ بخط مستقیم در کوه‌ها خط آهن است الی وانکوبه معین است که بچه اندازها در این مسافت پلهای ساخته‌اند که قطار عبور نماید. قریب شش صد پل است گاری از دامنه کوه‌ها عبور می‌نماید اغلب جاها که سر بالاست دو آتشخانه می‌بنند می‌گویند آن‌چه جلوتر میرویم گرداندن چرخ اره‌کشی اگرچه این کوه‌ها خیلی سبز و باصفاست تماشاییست. در این جنگل و کوه‌ها اغلب کارخانه چوب بریست بعدی تخته بریده‌اند و بر روی یکدیگر چیده‌اند که اگر بخواهند شهری بنا نمایند این تخته‌ها کفايت می‌کنند. یکی از این کارخانهای آبرا که بقدر رودخانه بود از کله کوه بتوسط نهر چوبی مسقف که در روی پایهای ساخته‌اند و داخل کارخانه نموده بودند برای گردامدن چرخ اره‌کشی اگرچه این کوه‌ها خیلی سبز و باصفاست

آبشارها و درختها با سما نست لیکن لطافت کوههای شمیران طبران را ندارد. اگر هزار یک مخارج این جاه را در آن کوه نمایند بمراتب با صفات میشود خط آهن متصل از دامنهای کوه می‌پیچد و از پلهای متعدد که روی رودهاست عبور مینماید. قریب بیست سی میل نقاط مختلف واقع شده است ما بین دو کوه و قطار آهن باید از وسط دو کوه بگذرد. سقفهای مطولی زده‌اند از الوارها و تختهای که قطار آهن از زیر سقفها میگذرد. میگویند در زمستان این تنگهای پن از برف میشود همه‌جا لولهای کار گذارده‌اند برای آب نمودن بر فرها مع‌هذا میگویند گاه شده است یک هفته قطار لگ شده است. با وجود این اشکالات نوعی اسباب راحتی مسافر را فراهم آورده‌اند که حد ندارد حتی جاهانی در این گاریهای ساخته‌اند برای زن و شوهر که با یکدیگر بخوابند. در خاک روسیه اطاق بود برای زن و شوهر که آن اطاق درب داشت تا وقتیکه داخل می‌شدند درب را می‌بستند لیکن این مردم بحدی تربیت شده‌اند که حجاب زن و شوهر فقط یک پرده است وقتی که پرده کشیده شد احدی صورتش را بطرف پرده نمیکند. در هر کجا نوشته‌اند استعمال دود موقوف احدی مرتکب نمیشود. گمانم اینست اگر کسی بخواهد بهشت را به بیند پول فرنگ و آلات ادوات و مردمانش را در ایران بخر ج بیاورد خواهد دید بنوعی این جمعیت بیصدا هستند که بعقل نمیگنجد. متصل یا مطالعه میکنند یا اگر هم صحبت نمایند با کمال آهستگی که فقط طرف مقابل بشنوند. افسوس که ما بیچاره‌ها از تمام این صفات بی‌بهره‌ایم که آنهم از عدم احتیاجست در صورتیکه اطاق خنک مهیا است چه

لازمست بادبزنی بسازیم که بقوه الکتریک اطاق را خنک نماید. یا آنکه بلقمه نانی شکم معمور شود چه حاجتست دنبال تحصیل رفته تمیز نیک و بد را بتوانیم داد. هنوز تمیز قباحت و شرافت در مابین اکثر مردم بلکه عموم خودمانی نیست چنان‌چه اغلب بوظیفه و تکدی و وصول نذورات امورشان بخوبی میگذرد. هر کس مثل من بندۀ احمق نیست که از مشرق بمغرب و از مغرب بمسرق بددود برای تحصیلی که فقط امورش در سال بگذرد اگرچه بعضی‌ها میگویند خوشابحال است که سیاحت دنیا میکنی و همه‌چیز می‌بینی و حال آنکه خوشابحال هیچ‌ندان و هیچ‌ندیده زیرا که راحت می‌خوابد و غبطه ندارد. باری قریب دویست فرسخ راه‌آهن است در کوه.

سه‌شنبه پیست و ششم قطار‌آهن در کوه‌های آمریکا

امروزهم از کوه‌ها عبور میکنیم ازاول کوه‌ها الی و آنکوبه که خط آهن کشیده‌اند معادل پانصد و شصت میل انگلیس است که تماماً کوه مسلسل است. این جاها تماماً متعلق با انگلستان است مملکت بسیار وسیعی است ممکن نشد از ایالتی بگذرم و دست تصرف انگلیس‌ها در آنجا نباشد. باری بعد از ظهر وارد شهر و آنکوبه شدم. اگرچه این شهر ده سال است آباد شده معبدها دارای همه چیز هست از قبیل خانه‌ای عالی و عمارت و چراگهای و گاری الکتریک و میهمانخانهای و غیره لیکن هنوز خانهای و عمارت و صل بیکدیگر نشده است. اکثر زمین بایر در وسط‌شان است که متدرجاً مردم

خریده می‌سازند. باغ عمومی اینجا هنوز تمام نشده است جنگل طبیعی است که اکثر درختها را انداخته‌اند. درختهای بسیار بزرگ دارد که برابری میکند با چنار امامزاده صالح تجریش طهران و بمراتب بلندتر. تمام دخترها و بچه‌ها و مردمان این سامان سوار کالسکه دوچرخه می‌شوند و حرکت میکردن. میگویند ده سال قبل تمام این شهر حالت جنگل را داشته است. با این قلیل مدت مثل شهرهای صد ساله ساخته‌اند. خوشابعالشان.

چهارشنبه بیست و هفتم و انکوبه

در عرض راه خیلی مردم را دیدم که از جرمنی آمده بودند میگفتند میر ویم در فلان شهر زمین بخریم که خیلی ارزان میفروشند خریده زراعت میکنیم در این شهرها دکانهای متعدد است که نمونه سنگهای معدن طلا و نقره و غیره را پشت شیشه‌ها گذاشته‌اند و نوشته‌اند بیائید کلید طلا نزد من است معلوم شد اولا هر کس برود در این کوه‌ها هر معدنی که پیدا کند حکومت آن معدن را بخود آن شخص میدهد و هم‌چنین کمپانیهای رفته‌اند و پیدا نموده‌اند مقداری هم نمونه آورده اجاره میدهند. اشخاص با اطلاع زود در امریکا صاحب تمول میشوند. این شهر هنوز محل گردش و تفرج ندارد بعد از ظهر میر ویم بجزیره که نامش ویکتوریاست میگویند چون سی سال است که آباد شده است بهتر از وانکوبه است. بیست فرسخ است مسافت که با کشتی کوچک میروند امروز در اطاق مهمان-خانه نشسته بودم حال عمله‌جات را میدیدم که تعمیر خط آهن

مینمودند. ابداً کار زوردار نبود بتوسط آلتی که دستشان بود بسهولت الوار را حرکت میدادند چون علم در کار است همه کاری آسان میشود خرزوری و جان‌کنن تا مغرب برای اشخاص بیعلم است.

پنجشنبه بیست و هشتم جزیره ویکتوریا

باکشتی کوچکی دیروز که عازم ویکتوریا شدم وقت نهار شدر سم است هر کس معادل هشت قران میدهد بلیت گرفته داخل سفره خانه می‌شود و غذا میخورد وقتیکه در سر میز نشسته بودم بچه را دیدم مشغول خوردن غذاست بسن هفت سالگی گمان نمودم که بچه آن مرد است که پهلویش نشسته است. در ضمن صحبت دیدم که مرد انگلیسی سؤال میکند از آن بچه که کیست همراه شما. گفت هیچ کس خودم تنها هستم میروم ویکتوریا کار دارم. بچهای خیلی کوچکتر را دیدم کفشه رنگ میکنند و جفت یک قران اجرت میگیرند و همچنین در روزنامه میفروشنند و همچنین بلد راه میشوند همراه مسافرین در شهر بساعت معین و مبلغ معین بقسمی بچه و بزرگ تند راه میرونند که از مورچه سواری تندتر بچه دو ساله را دیدم که تازه راه افتاده بود پدر و مادرش دو طرف دست بچه را گرفته بمعمولی خودشان راه میروند و بچه متصل بپای آنها میدود.

جمعه بیست و نهم شهر صفر المظفر ویکتوریا

سه روز دیگر با ید در این جا صبر نمانیم تا کشتی حاضر شود بطرف یوکو حما عازم شویم. این جزیره بهتر و آبادتر است از وانکو به

حکومت خانه اینجا عمارتی است از سنگ بنا نموده‌اند و بیادگار گذاشته بنای باین تشخّص در لندن هم دیده نشده بود اگرچه اغلب عمارت‌سنگی را عالی ساخته‌اند لیکن این از همه عالی‌تر است یک‌ظرف‌ش هم موزه است که مردم اوقات تفرج بتماشا می‌آیند باع عمومی خوبی دارد. باری این مردم نوعی ترتیب‌کارشان را داده‌اند که از صبح الی مغرب مشغولند بنوعی که وقتی داخل رختخواب می‌روند فوراً خواب‌بند هیچ پیره‌زن و پیرمردی را ندیدم خس‌حس— کنان و عصازنان راه برود یا از روزگارش بنالد و درد دل نماید.

یکشنبه غرّه ربیع الاول ویکتوریا

امروز چون جمعه این مردم بود منهم رفتم در مسجد ایشان خوب که تصور کردم دیدم آنچه را که این‌ها دارند مها بعکس آن را داریم مثلاً ایشان چرا غ بر قی دارند در معبد‌ها مها چرا غ پیه داریم آلات فلزی آنها همیشه برآق و شفاف است مال ما چرک و زنگ‌خورده، آنها در مسجد چشم گوشند مها فریاد و صحبت می‌کنیم، واعظ آنها نوعی نطق می‌کند که همه‌کس می‌فهمد زیرا که نطقش زبان عامه است و هر بچه درک می‌کند واعظ مها نوعی به لسان عرب تند و غلیظ تکلم می‌کند که خودش هم نمی— فهمد. آنها سینی بدست گرفته بدون اظهار بکسی راه می‌روند هر کس خواست پولی در آن سینی می‌اندازد برای فلان مصرف، مها برای لهو و لعب شخصی اصرار می‌کنیم، آنها روی نیمکت‌های محملی می‌نشینند مها روی بوریایی پر از خاک می‌خوابیم. اینها

با آهنگ خوش و مختلف مردم را به مسجد برده ماهای بصورت اکراه به بین تفاوت ره از کجاست تا بکجا چیزی که در خودمان بهتر دیدم فقط تطهیر مقعد است و بس. مقصود از نوشتن این کلمات تعریف این مردم نیست بلکه موقعه است برای کسان شخصی خودم اگرچه گفته‌اند نرود میخ آهنی بر سنگ و حال آنکه از روی علم و دانائی مکرر دیده‌ام که میخهای آهنی بسنگ فرو رفته است.

دوشنبه دوم ویکتوریا

امروز بذریعه یکی از برادران طریقت به کشتی جنگی انگلیس رفتم توپهای خیلی بزرگ داشت که باشاره به هر طرف می‌چرخید و گلوه‌اش شبیه و به بزرگی قند روسی بود. تمام آلات و ادوات بزرگ برآق و شفاف بود چونکه همه روزه بدون استثناء پاک می‌کنند. همه چیز یدکی داشتند حتی فانوس‌ها که شمع‌زده بودند و بدیوارها نصب کرده بودند. گفتند اگر چراغ برقی بشکند یا خراب شود تاریک نباشیم میز و صندلی متعدد روی زمین نصب بود فوراً برچیده بسقف نصب نمودند معلوم شد برای غذا خوردن وصل بسقف مینمایند و بعد از غذا دوباره بجای خودش نصب می‌کنند. روزی چهار نوبت غذا می‌خورند برای هر نوبت وصل و مجزا می‌کنند نمیدانم چرا تبلی نکرده‌اند برای نوبت دیگر بحال خود بگذارند بعضی جاها همیندقر نوشته‌اند داخل نشوید احدي داخل نمی‌شود. پس باید سواد دو کلمه خواندن

باید که بداند صاحب خانه میگوید داخل نشوید اطاعت نماید. این مردم آموختن بدیگری را یکی از شرافات انسانی میدانند چنان‌چه در هر ده کوره‌ئی چندین مکتب مجانية برای اطفال مهیا کرده‌اند چه دختر و چه پسر در سن پنجم‌الگی بمکتب میروند الی دوازده سال همه‌چیز را میدانند و لایق بهر کاریست. بچه‌ای ما بیچاره‌ها تا سن پانزده سال آقاموجول هستند بعد اول ترتیب عروسیست که گوساله گاوی را جفت میکنیم با ماچه‌خری و متوقع هستیم که اولاد اینها همه‌چیز بفهمند دختر را در قفس پرورش میدهیم بجز خوردن و خوابیدن چیز دیگر ش نمی‌آموزیم. یعنی چیزی نداریم که بیاموزیم. زمانیکه بشوهر میرود هر شب در جنگ است و میگوئیم چرا با شوهرش سازش ندارد و حال آنکه تحمل زنهای ایران و مظلوم بودنشان بیش از مردهاست افسوس که ما مردم لذت‌خوراک و جماعرا بیش از ترقی و تربیت فهمیده‌ایم.

سه‌شنبه ششم ربیع‌الاولی دریای پاسیفیک

دیشب یکساعت از شب‌گذشته وارد به کشتی شدیم این کشتی از کشتیهای معروف و عالی است. نامش ملکه هندوستان است برادر پادشاه ژاپون که جهت مبارکباد ملکه انگلیس رفته بود با این کشتی مراجعت به ژاپون می‌کند. مسافت از ویکتوریا که سوار شدیم الی یوکوحا معادل یک‌هزار و چهارصد و پنجاه فرسخ است. می‌گویند چهارده روز طول دارد تا برسیم یوکوحا معادل یک‌هزار و چهارصد و پنجاه فرسخ است. در این مدت بجز آب‌سیاه مواج. باید هفدهم شهیر حال به یوکوحا برسیم،

اگر در راه غرق نشویم والا فلا.

چهارشنبه چهارم شهر ربیع الاول دریای پاسیفیک

امروز هوا سرد است و دریا مغشوش است طرف صبح شیپور می‌کشیدند که تمام عمله جات کشته غلتا بیرون دویدند، من گمان کردم اتفاقی افتاده است من هم دویدم، جمعی تلمبه‌ها را پیچانده آب می‌پاشند و جمعی دیگر کشته‌های کوچک را به دریا می‌اندازند با کمال تعجب پرسیدم چه خبر است گفتند هر سه روز این عمله جات مشق می‌کنند که اگر جائی آتش بگیرد خاموش بکنند و اگر کشتی بشکند به کشتی کوچک بر پیز ندانمعلوم شد این کار برای این است که از کار عاری نشود در میان اطاق‌های کشتی چوب پنبه در کيسه مرتب گذاشته‌اند و بسقف اطاق نصب است و نوشته‌اند که این‌ها جان تو را نگاه میدارد اگرچه اینها برای دلخوشی مسافر است زیرا که این دریایی با این تلاطم کجا چهارتیکه چوب پنبه می‌تواند غریق را نجات دهد امروز که سه‌شنبه دهم است دریا آرام و مردم بعرشه کشتی درآمدند در این چندروزه هم دریا متلاطم بود و هم سرد بود امروز هم گرم و هم آفتاست در حقیقت چهار فصل در این دریایی پاسیفیک دیده می‌شود کم کم تابرسیم یوکو حما هوا صاف‌تر و روشن‌تر و گرم‌تر می‌شود می‌گویند صبح دوشنبه شانزدهم میرسیم سعدی می‌گوید بنازم بدستی که انگور چید و حال آنکه هر حمالی انگور می‌تواند بچیند پس باید گفت بنازم بدستی که کشتی بساخت

چنین چیزی که باندازه قصبه ایست و با این راحتی مردم را از یک دنیا به دنیای دیگر میرساند بدون هیچ زحمتی و معطلی بدین قلیل مدت. هیچ کتابی و یا تاریخی نداریم که بیاموزد یا عقل بیفزاید بجز زدن و کشتن و خوردن و کردن همه نوع دکانی در این کشتی از قبیل رختشوئی آهنگری پینه دوزی گله گوسفند و گاو انبار آذوقه و غیره موجود است و شبانه روزی یکصد و بیست فرسخ تقریباً مسافت طی میکند میگویند بیشتر هم میتواند طی بکند و براند اگر بخواهد پس دیدن و فرمیدن و شناختن این نوع چیزها لذتش از می و معشوق بیشتر است که هر هم با ما چه خر در جنگل عشقباری میکند امتیازی ندارد فقط افتخار در عملی است که فایده عموم در آن باشد.

جمعه سیزدهم دریای پاسیفیک

امروز درسر میز غذا میخوردیم شنیدم انگلیسیها میگویند امروز شنبه است صبح دوشنبه به یوکوحا میرسیم گفتمن امروز جمعه است گفتند چون دوشنبه نداشتیم در این هفته لهذا امروز شنبه است چون من بی اطلاع بودم تعجب کردم بعد معلوم شد در این دریا اگر بطرف مشرق میروند یک روز از میانه میروند و اگر بطرف مغرب میروند یک روز اضافه میشود باصطلاح تفاوت دنیای جدید با دنیای عتیق یک شبانه روز راه است مثلاً امروز در تمام دنیا شنبه است لیکن در آمریکا جمعه است از جزیره ویکتوریا که سوار باین کشتی شدیم آخرین زمین مغرب است

در ینگی دنیا و یوکو حما که میر ویم اولین زمینی است که در مشرق است در حقیقت از دنیائی بد نیائی میر ویم در صورتی که صبح دوشنبه به یوکو حما بر سیم دوازده روزه از یک طرف دریای پاسیفیک به طرف دیگر شطی نمودیم تا کنون همه روزه مه و بارندگی و باد بود فقط یک روز آفتاب نیمرنگی دیده شد معلوم می شود زمستانش بلست از مسافت هیچ دریائی بقدر این دریا دلتنگی ندیده بودم مسافت بسیار و خشکی هم ابداً بنظر نمی آید مسافر هم در کشتی خیلی کم است بر روی هم بیست سی نفر نیستند مونس کتاب سعدی است که تمامش در عشق و مودت و میل خودش می گوید با یارانش نتیجه بdest نمی آید از خواندنش. درست اهل زبان هم نیستم که با این مردم غیر رسمی حرف بزنم حالم بعینه مثل سگ است آدمیت نه بنطق است و نه ریش طوطی هم نطق و بزم ریش دارد قبل از اینکه با این همه مردم محسوس شویم گمان می کردیم شاید تایک درجه هم ماها داخل انسان خواهیم بود در این سفر بکلی مأیوس شدم فهمیدم فقط برای مردن خوب هستیم و بس از دوشب قبل بایکی از معلمین دوستی و جوشش نمودم پر حسب خواهش من مرا برد در محلی که چرخ و آتشخانه کشتی بود تماشا و سه دیگر بخار داشت که هر یک دوازده کوره داشت می گفت وزن هر یک با آتشخانه اش مقدار نود تن است که هر تن مساوی است بدو هزار و دویست و چهل پوند انگلیس که هر شش پوند یک من تبریز است متجاوز از روزی یکصد تن ذغال می سوزاند دو دستگاه بود برای دو چرخ که حرکت می نمود با کمال سرعت آن پائین که نهایت گرم بود و بعضی لوله ها که مال بستن یخ و اطرافش خیلی منجمد بود آهن ها در گردش و حرکت

بود و متجاوز از دو سه خروار وزن داشت درب کوره که پنجاه من وزن داشت با شاره انگشتی باز و بسته می‌شد هر دستگاه دری داشت که در وقت طوفان می‌بندند که آب داخل نشود.

دوشنبه شانزدهم

دیشب سه از شب گذشته اول چراغ دریا پیدا شد که قریب پنجاه فرسخ تا یوکو حما باقی است یک خمپاره از کشتی بهوا رفت و ترکیده مهتابهای الون خارج شده دو مهتاب یکی قرمز و یکی سفید در کشتی مقابله چراغ دریا آتش زدند بعد از تحقیق معلوم شد این علامت برای آنسوکه مستحفظین چراغ فوراً تلگراف کنند به لندن که فلان کشتی بسلامت رسید و از لندن بتمام دنیا بفاصله شش ساعت در روزنامه‌ها چاپ شده تمام دنیا و مردم میدانند که این کشتی بسلامت رسید تا فلان سامان که از خطر جسته است اشخاصیکه مسافر در این کشتی دارند یا شرکاء کشتی و یا مردمانی که بار تجاری حمل نموده‌اند و غیره و غیره تماماً مخبر شده آسوده خاطر می‌شوند باری صبح به یوکو حما رسیدیم تمام کشتی‌های جنگی که در لنگرگاه ایستاده بودند یکی برای ورود شاهزاده برادر پادشاه ژاپون که در همین کشتی بود سلام نظامی دادند ژاپونیهای بکلی عصمت و عفت ندارند منجمله زنی را دیدم که لخت از آب بیرون آمده در حضور جمعی مردان آمده لباسش را پوشید همچنین زنی را دیدم در بدن دلاکی نشسته بود و مرد دلاک آرایشش می‌نمود شرم و حیا ابداً نمیدانند چیست سا بقا خیلی

خیلی اسباب هرزگی فروش میرفت این اوقات از طرف پلیس منع است چنان‌چه جماعت زنها تا این اوخر لخت میرقصیدند حالا قدغن نموده‌اند لاکن می‌گویند این رسومات در شهرهای غیر مأمور هنوز متداول است ژاپونیها چندان عقیده مذهبی ندارند یک روز رفتم بتماشای مجسمه‌های بتی که متعدد هستند از آهن ساخته‌اند که یک آدم از سوراخ بینی آنها می‌تواند عبور نماید بقدر کوهی آهن را بهم وصل کرده‌اند و شکل صنمی ساخته‌اند که آنجا ستایش‌گاه است و این از شش‌صدسال قبل ساخته شده است این اوقات محل تماشای خارجه است خود ژاپونیها محض عبادت نمی‌روند و چندان معتقد نیستند زن‌های ژاپونی بقدر قنداق‌بچه پارچه و پنبه بکرشان بسته‌اند که اسباب زینت آنهاست و شبیه است بد و آجر نظامی که روی یکدیگر بگذارند و اکثر عادتشان مثل ایرانی است از قبیل دوزان‌نشستن روی زمین و بیرون‌آوردن کفش از پا و داخل‌شدن لباسشان شبیه است بعباهای ایرانی و زیرجامه‌های گشاد و اغلب کمریشند و سبیل را می‌تراشند عموماً سیاه هستند زن‌ها ابدأ عادت ندارند که قدم بلند بردارند منتها قدمشان سه‌گرده است لباسشان نوعی است که اگر زن قدم بزرگ ببردارد می‌انش پیدا می‌شود و لهذا از بچگی بکفش چوبی عادت کرده‌اند که بتوانند بسرعت برونند و عموماً گوشت‌آلود و کوتاه‌قد و کج‌چشم و سفید‌پوست و دست کوچک و سخت پستان و بیمو و عموماً خوراکشان برنج‌پخته و ماهی نمک‌سوز و سبزی‌آلات که بذریعه دوچوب نازک می‌خورند مثل انبر‌گرفته بدھانشان می‌برند و اکثر سواری‌ایشان روی کالسکه دوچرخه است که آدم‌ها به تندي اسب می‌گذرند تقریباً تمام خاک

دنیا را که گردش کردم در هیچ شهری نشنیدم که از دماغ احمدی خون بباید اینجا شنیدم که دونفر را بدرجاتی زخمی کرده اند که یکی از آنها مشرف بمرگست و دیگری جان می سپرد که بی اندازه با کارد ضربت زده اند اگرچه مردم شرقی که با این اندازه و درجه رسیده اند خیلی اسباب تشکر است و حال آنکه باید ساعتی هزاران آدم کشته شود مردان و زنانی که بیکاره و آبرومندند شب در کوچه ها گردش میکنند زنها چیزی میخواهند و مرها نی لبک میزنند هر کس یک قران دو قران اعانت میکند گدا خیلی کم دیده شد بندرت و مخفی سوال میکنند بچه ها از چهار پنج سالگی مشغول کار و درس هستند الی پیر مردان شصت ساله چه زن و چه مرد با وجود یکه خوراکشان خیلی سهل و ارزانست لهذا بیکار نمی نشینند سازایشان شبیه است به تارایران لیکن بد میزند مثل آنست که شخص سه روز مشق تار کرده است خیلی آهسته ناخن میزند و انگشت میگذارند بتوسط یکی از دوستان ژاپونی که دعوت کرده بود رفتم بیک خانه ای که میخواست وضع حرکات و رفتار مردمان ژاپون را نشان بدهد اولا اطاق زمینش مفروش بود از حصیر بسیار نازک که زیر آن گویا علف یا پنبه گذاشته اند که خیلی نرم است بعد هر چند نفری که می آیند تشك کوچکی که نیم ذرع من بعست و روی آن می نشینند بعد از نیم ساعت سینی ها آوردنده که در آنها ماهی خام بود و سه رقم و آبگوشت بدون رقمی که دو تکه قارچ داشت نعلبکیها کاسه هاروی زمین نزد هر یک گذاشتنند همگی یک نوع و یک اندازه هر یک سینی و خوراکی که داشت مثل مال دیگران بود دو چوب مثل دسته قاشق قزوینی هم پای سینی بود که با آن دو چوب خوراک را گرفته بدهان

میگذاشتند شراب ژاپونی که از برنج میگیرند در کوزه چینی گرم نموده میآورند و بهریک میآشامند زردرنگ و کمی لب‌شیرین و بد مزه است دو کاسه بزرگ آب گذاشته‌اند که هریک که مشروب میخورند گیلاس را در آن آب غلطانده مجدداً میآشامند سه نفر زن جوان آمده دم درب اطاق دوزانو بزمین گذاشته تعظیمی کرده داخل شدند چندین مرتبه تعظیم نمودند و آمده نشستند لاکن برای آنها تشک نبود روی حصیر نشستند و مشغول تار شدند تار ژاپونی کاسه‌اش مر بعست و پرده بندی هم ندارد واستخوانی بدست گرفته شبیه پارو میز نند مثل آنستکه شخص ناشی در ایران تار بزند و آوازشان خوب نیست دلربائی ندارد قدری زدن و خواندن چون از همه بیشتر من نفرت داشتم معرك‌دیگران شدم مصمم رفتن شدیم شخص انگلیسی همراه بود خیلی خوش‌آمده بود از رنگ ژاپونی که پست‌ترین رنگ ایران محسوب نمیشود اینقدر تعظیم و تکریم زمان بیرون آمدن گرچه شخص نفرت میکرد گویا همان مجلس قریب ده تومان برای مهماندار تمام شد و بقدر دو پول بسمع بنده قیمت نداشت سه چهار روز بود بارندگی بود و شب آخر باران شدید و باد تندي الى صبح وزیدن گرفت بنوعی که در یوکو حما بیشتر از مردم شب را نتوانستند بخوابند تمام خانه‌ها از شدت باد بحرکت آمده بود عموم مردم در طبقات تحتانی شب را بسربرده صد درجه از زلزله بدتر بود خرابی بسیاری به عمارات و خط آهن و تلگراف و غیره وارد آورده بود خانه‌ای را که بنده منزل داشتم خیلی محکم بود معهداً مثل گهواره متحرک بود عمارات و آئینه اینجا بمالحظه زلزله نوعی میسازند که کمتر خرابی برسد یعنی تیرریزی ندارد

مربی عمارات چوبهای کلفت است که بزمین نصب کرده‌اند تا یک اندازه از جنبش بیخطر میماند باری معروفست که کلاع رفت راه رفتن کبک یاد بگیرد راه رفتن خودش از یادش رفت چون در آمریکا دیدم زن و مرد و بچه تماماً سوار کالسکه‌های دوچرخه میشوند بند هم بهوس افتاده یکی در یوکو حما خردید روز اول که خواستم مشق کنم چنان پرزمین خوردم که تاکنون ده روز است لیگان لیگان راه می‌روم بیچاره‌ما مردم احمق چنان ذهنی ما هاشده است که مرد ترجیح بزن دارد و همه زنهای دنیا را بچشم حقارت می‌نگریم چنان تصور نمودم جائیکه زنهای سوار کالسکه دوچرخه بشوند من بطريق اولی می‌توانم شد و حال آنکه عمل و علم و هنر برای مردم تنپرور و تنبل خلق نشده است آن مردم جنس دیگر هستند که بچه دو ساله رایکدست پدر و یکدست مادر گرفته در کوچه بحال طبیعی خود می‌روند که گاهی قدمهای بچه که با کمال سرعت است همراهی نمیکنند بچه را می‌جهانند و قس‌علیه‌ها تا وقتیکه بعرصه بر سر مواظباند پس روی یک چرخه می‌توانند راندوستی ماهها نسبت به اولاد اول زن دادنست و بعد اسباب تعیش فراهم آوردنست پس این مردم سوار پالکی هم نمی‌توانند بشوند. کوبی که یکی از شهرهای ژاپون است اکسپو زیونی ساخته‌اند که اقسام ماهیها را نشان میدهد متجاوز از هزار قسم ماهی و هم‌چنین اقسام تورها و دام‌هارا نموده‌اند برای گرفتن ماهی مردم آن جارفته یاد می‌گیرند و بصید ماهی می‌روند هم‌چنین جای دیگر ساخته‌اند که جلو آن جاشیشه نصب کرده‌اند داخل آن بحالت طبیعی دریاکه از پشت شیشه ته دریا را نموده است که صد نوع نباتات و حیوانات

مختلف که در آب زندگانی میکند بعین دیده میشود که در آب دریائی که در اینجا تعبیه کرده‌اند آنچه را در ته دریا دیده‌اند زنده صید نموده در این آب از پشت شیشه نمایان است که این آب بواسطه چرخ بخار شب و رو زخارج و داخل میشود و این حیوانات بهمان حالتی که در ته دریا زندگی داشتند در اینجا نیز زندگی میکنند بعضی‌ها در سوراخ سنگ‌ها خفته‌اند و برخی شناور می‌مانند تمام این مخارج و اسباب‌ها از برای دیدن مردم و از دیاده‌وش است در میان مردم ژاپون موهومات بسیار است اگرچه بعضی دین عیسوی و برخی طبیعی گشته‌اند لاکن عموماً بیک عقیده هستند اولاد ره‌خانه و دکان یک‌ستگاه معبد ساخته‌اند که صبح و عصر جلو آن معبد سرو پا نشسته نگاه می‌کنند و دست برهم میزند و آن معبد شبیه است به دولابچه، قنادیل در آن آویزان کرده‌اند و شبهاً چراغ روشن میکنند و خوراکی جلو آن میگذارند برای هر حیوانی و جانداری که آمده بخورد بهم‌چنین در اکثر خانه‌ها که تقدس دارند روزی سه نوبت بعضی صبح و ظهر و عصر مشغول ذکرمی‌شوند و آن ذکر عبارت است از ورود یک‌نفر ملا یا آخوند یا پیشوای ره‌خانه هریک از زن و مرد دوچوب یک‌چارک قد بدست گرفته بیکدیگر میزند بسرعت تمام و ملاچیزی میخواند و دوره می‌چرخد الی یک یا دو ساعت عابرین کوچه از زن و مرد که این صدا بشنوند و بخواهند داخل خانه شده و بطريق آنها مشغول میشوند و هریک‌چیزی بطور نذر به ملا میدهند و ملا آب دعا بمریضها می‌خوراند که شفای بیاند اگرچه در این زمان پلیس منع میکند لاکن محروم‌انه مردمان مریض بعض رفتن نزد طبیب باشان رجوع کرده دعا گرفته می‌خورند اکثر

این مردم با کمال صرفه زندگی می‌کنند و پس از جمع‌آوری وجه نقدی بدین راه‌ها بمصرف میرسانند حجاب ابدا در میان نیست مرد وزن غالباً داریک فضالخت شده بدن می‌شویند می‌گویند در شهرهای بزرگ اینک از طرف پلیس این فقره منعست لیکن خودم دیدم زنها لخت در حمام بامردی نشسته بودند سؤال کردم گفتند اینها در جوار یکدیگر می‌مانند مثلاً پدر با دختر و داماد و برادر و قوم خویشان زن و مرد همگی لخت شده بدون پرده و حجاب داخل حمام می‌شنوند زن جوان نیز ادیدم در معتبر سرچاهی نشسته بدن می‌شست هنوز چندان قباحت را ملتفت نشده‌اند اگرچه لباسشان طوریست که دو پستانشان پیداست عموماً بدون استثناء سر بر هنره هستند لاتن مردان چشم نمی‌پرانند و ابداً اعتمانی ندارند در این زمان حمام زن و مرد فقط یوکو حما و کوبی جدا کرده‌اند عبارت از یک معوطه‌ایست که می‌انش پنجه مشبك است مردها یک طرف زنها طرف دیگر این پنجه بدن می‌شویند هم یکدیگر را می‌بینند و هم حرف می‌توانند بزنند نهایت دست‌هایشان به یکدیگر نمیرسد باری.

پنجم شهر جمادی الاول

با کشتی فرانسه معروف بسیدنی بطرف هنگانگ عازم شدم از یوکو حما الی هنگانگ دو هزار و دویست میل است پول بلیت از ژاپون الی هنگانگ چهل و چهار دالر است که عبارت از بیست و دو تومان می‌شود در درجه دوم کشتی هنوز ژاپونیها بمنزله انسانیت نرسیده‌اند چند نفر ژاپونی در این کشتی هستند در سر

میز وقت غذا خوردن صدا بیرون میاورند از قبیل هورت کشیدن و ملچ ملچ نمودن و غیره اسباب تعجب فرنگی هاست خیلی بلند حرف میزند و میخندند دو سال قبل که این بنده از شنگانی عبور نمودم ابدأ استحکاماتی دیده نمی شد این سفر قلمه بسیار محکمی در کنار رودخانه ساخته اند معلوم میشود پس از جنگ باز اپونیهای اهالی و سرکردگان چینی بغیرت آمده در ترقی و حفاظات خودشان سعی می کنند چنان چه شنیدم چند نفر سرکرده از جرمنی طلبیده اند برای تربیت افواج و فرمایش کشتیهای جنگی را داده اند شنگانی مملکت بسیار بزرگیست که هر قطعه اش علاقه یک دولت است مثلا فرانسه بیک اندازه صاحب خاکند و همچنین انگلیس و سایر دول جمیعت این شهر بسیار است چونکه اغلب مردمان متمول بسبب تعدی امرای چین باین شهر آمده اند سکنی گرفته و هر یک در علاقه یک دولتی زندگانی میکنند لهذا دست تعدی چین از این علاقه ها کوتاه است اهالی چین مردمان خیلی مظلوم و کاسب و قانعی هستند ابدأ شرارت و رشادت ندارند و جسارت درین طایفه دیده نمی شود اینها هیچ نیست بجز ظلم و تعدی امراء وزراء که اسباب توی سری خوردن طایفه میشوند حالت رشوه و تعارف و حق و ناحق و تهمت و خصومت و خواهش دل درامور رؤسای چینی موجود است از حیثیت ندادن مواجب و نرسانیدن حقوق عساکر و خوردن حقوق مردم و برات نویسی و کسر نمودن و دیردادن و حاشاکردن در این رؤسا تمام موجود است و اسباب تنزل این طایفه کثیر ایشان شده اند استنطاق و تحقیق و مروت منسوخت اگرچه تعدی ژاپونیهای در فارموزا بچینیهای ب نوعی شنیده شد که از هیچ سباعی در این عصر

بظهور نمیرسد لاکن این حرکات از سر باز و سلطان و یاور بوده است چنانچه عدالتخانه ژاپونی صعه باین همه ظلم نمیگذارد و بیغ براند ازین حرکات وحشیانه ولی در چین امور نوکر باب از تهدی و رشوه و گردن کلفتی میگذرد بنده حالت چینی‌ها را درست مشاهده کردم خیلی مظلوم شناختم و رقت دست داد بخصوص از شنیدن احوالات حکومتی خود چینیها و ظلم لشکر ژاپونی پس از تسخیر جزیره فارموزا لعنت الله علی القوم الظالمین. هنکانگ شهر کوچکی از خطه چین و متعلق به انگلیسم‌هاست که بر حسب خواهش و دوستی از دولت چین گرفته‌اند این شهر روی کوه واقع است بنوعی قشنگ و خوشگل ساخته‌اند که عروس اکثر شهرها می‌تواند محسوب شود آن‌چه متاع از هر کجا داخل شود گمرک ندارد بهمین ملاحظه اکثر تجار در این‌جا آمده مشغول تجارت هستند و این‌مسئله اسباب آبادی مملکت است. میهمان خانه بزرگی در رأس کوه ساخته‌اند و خط آهن کشیده متصل یک گاری بالا می‌رود و یکی پائین می‌اید تمام خیابان‌ش پله که از سنگ حجاری بنا کرده‌اند تمام آذوقه‌این‌مملکت هر روز صبح از خارج می‌آید و این شهر کوهی است که سنگ سیاه دارد و بنای‌های سنگی بسیار عالی بنا نموده‌اند. باری بیست و یکم ماه اکتوبر از هنکانگ بطرف بمبتدی با جهاز بیانو کمپانی معروف برآونا حرکت نمودم. از هنکانگ الی بمبتدی چهار هزار و پانصد میل است و قیمت بلیت درجه دوم یکصد و پنجاه و پنج دالر است. مطابق هفتاد تومان پول ایران. دو روز قبل از حرکت بنده کشتی از بمبتدی رسیده بود که مبتلای طوفان شده دو روز و دو شب مردم افتاده بودند و دست از جان شسته بحمد الله تعالی مبتخلص

شده وارد هنکونگ شدند لیکن از این فقره خسارت کلی بکشتی در کشتی هستم بحمد الله بكلی آرام است تا خداوند چه خواهد روز پنجم کشتی وارد سینگاپور مشدیم بچهای کوچک پنج شش ساله در قایقها نشسته جلو کشتی آمده چیزی میگویند مسافرین پول‌های کوچک میان دریا می‌اندازند و این بچهای فوراً در آب فرو رفته پول را میگیرند و اینها از طفولیت عادت نموده چشم‌شان را در آب دریا باز کنند و به بینند چنانچه نباتات دریائی در کنار این شهر لب دریا خیلی فراوان است و ارزان میفروشند بچهای کوچک بیکار برای تحصیل وجه در آب غوص نموده آنچه در ته دریا باشد کنده بالا می‌آورند لهذا اقسام اصداف و اشجار دریائی موجود است که مسافرین خریده بشهرهای خودشان میبرند دونفر سرباز انگلیس بکشتی آمده جعبه داشتند که می‌فروختند بقیمت پانزده تومنان پول ایران در میان آن جعبه اقسام شب‌پرها بر نگهای مختلف و اشکال متعدد با سنjac نصب کرده بودند که آنچه شخص تماشا میکرد سیر نمیشد مثل این بود که نقاش قابل و لا یقی شش ماه نشسته میان این جعبه را نقاشی کرده است معلوم شد سربازها وقت بیکاری بعنگلهای میرونند و تحصیل شب‌پره کرده پس از جمع آوری بقیمت اعلی میفروشند. دیگر نمیروند عملگی یا هیزم‌شکنی یا حمالی بکنند شخص سرباز میگفت در مدت دو ماه اینها را تحصیل کرده‌ام و این جعبه در لندن صد تومن قیمت دارد. باری شخصی خریده بود و خیلی ممنون بود که ارزان خریده‌ام. سینگاپور شهر بزرگیست از خطه چین متصروفی انگلیس و خیلی قشنگ و پاکیزه ساخته‌اند. اینجا همه گروهی پیدا می‌شود مسلمان‌های هندی و

چینی و مالائی و غیره و غیره دو سه مسجد مسلمان دیده شد. جنگل بسیار دارد کشتی پس از بیست و چهار ساعت توقف بسمت پی ننگ که در همین امتداد است حرکت نموده پس از سی ساعت به پی ننگ رسیدیم. شهر یست کوچک خیلی تمیز و خوشگل. محله ایست مخصوص چینیها معلوم میشود اینجا اهالی چین با مردم این شهر آشیان از یک جوب نمیرود که مخلوط با سایر مردم نیستند. این جاهای هم در علاقه انگلیس است. اگرچه انگلیسیها در کل دنیا لقمه دارند. باری از پی ننگ الی کلبه چهار روز نصف راه است همه روز ابر و باران شدید است. هفتة یکروز زنگ اخبار زده عمله جات کشتی تماماً بسرعت حاضر شده تلمبها را دست گرفته آب میپاشند کفن دریائی بکمر بسته حاضر میشوند. در حقیقت هفتة یکروز مشق میکنند برای خاموش کردن آتش و غرق شدن بدريا که اگر اتفاق افتاد دست و پاچه نشوند تکلیف را بدانند. کفن دریائی عبارتست از کمر بندی پهن که از چوب پنبه ساخته اند محتمل است که اگر کشتی غرق شود و کناره هم نزدیک باشد و شخص هم پر دل و هم شناور باشد در آن موقع شاید جانی بسلامت بدر برد والافلا این کمر بند در هر اطاقی بعدد اشخاص گذارده اند باری خوراک انگلیسها بسیار بد است از بس که گوشت گاو نیخته خوردم عاجز شدم سر نهار برای هر نفری دو لپه زردالو مربی کرده بودند آوردهند حضرات خیلی ممنون شدند. یکی از آنها خواهش کرد قدری دیگر بمن بدھید پیش خدمت رفت و یک لپه دیگر برای آن شخص آورد.

در بیان تعریف سیاحت

دراینجا افسوس وطن را خوردم که چرا باید مادرم ایران همت نکنیم و میوه های ایران را در قو طیه های حلبی بسته حمل بتمام دنیا نمائیم و تحصیل لیرها بکنیم خارج شدنی از ایران بجز پشم و پنبه و تریاک آنهم خیلی کم چیز دیگر نیست و حال آنکه متجاوز از دویست سیصد قلم می توان از محصول ایران حمل بخارج نمود. در تمام دنیا گردش نمودم ابدأ مثل هوا و نعمت ایران هیچ کجا دیده نشد جواهریست در کنه پیچیده. در کجای دنیا یافت میشود خربزه گرگاب و هلوی خراسان و زردآلی اصفهان و انار ساوه و انگور شاهزاد و غیره و غیره تمام اینها بقیمت گزار فروخته میشود که سگ لندنی را در قوطیها کرده میفروشنند. نمیدانم چه بدغتنی است که ما میوه خودمان را نمی توانیم بفروشیم ناچار باید انگور را سرکه بسازیم و حال آنکه ممکن است سرکه را از هر میوه شیرین ساخت چرا نسازیم شراب و بخارجه حمل نکنیم و بقیمت گزار نفروشیم شراب در مذهب ما مسلمانان حرامت آشامیدنش لیکن پولش که حلال است که صرف معاش حلال نمایند چگونه رواست کناسی در خانه مجوس مباح باشد با اجرت قلیل و ساختن شراب برایشان حرامت با وجود قیمت گزار. اعمال ما بیچارگان کو سیح و ریش پهن است حکم خداوند و رسول از بدوالی الختم یکی بوده است معنی دا میگویند رسالت فلان مجتبد پس از فوتش جایز نیست اگر حسب الامر خدا و رسول است. چیزیرا که تبلیغ نموده اید چرا جایز نیست و اگر بر حسب هوای نفس خود

شرحی نوشته‌اند از ابتدا ما بدختها چرا باید پیروی کنیم چون پیغمبر ما صلی الله علیه و آله ختم همه انبیاء بوده است. پس کلامش هم ختم کلمات باید دانست. تو خواهی آستین افسان و خواهی روی درهم کش. ضعف عقل بعضی بدرجه‌ایست که فهم نمیکنند یا غرور مانع است از تحقیق و تعمیق و یا خودپسندی مانع از ترک لذات است آن وقت میگویند فلاںی باید یا صوفی یا دهری یا فلاں زهرمار است. از وقتی که بچه بودم تاکنون همین شنیدم که میگفتند فلاںی با بی است من حال تمام مذاهب تفتیش نموده و عقیده با بیها با اینکه بی‌پایه و هشلهف است ولی حداقل عملشان درست بودن با نوع خودشان است. بما مسلمانان اگر کسی سیلی بزنند مادام‌العمر به او دشمنی پیدا کرده در صدد تلافی هستیم و کمتر در عوالم گذشت و بخشیدن می‌باشیم و با بیها حرام می‌دانند تقاض را. علامت تشخیص چینی‌ها بلندی ناخن است که ابدأ ناخن را نمی‌گیرند، هریک نیم گره بلندی دارد باین معنی که می‌گویند ما ملت بخور و بخواب هستیم عمله باید ناخن بگیرد که مجبور است کار بکند ماهما محتاج بکارکردن نیستیم که ناخن بگیریم. فقرای چین بسیارند سواری عموم مردم بدوش فقراست چیزی مثل صندلی ساخته‌اند که از دو طرف دسته دارد برای دهشاهی اجرت مقدار یک میل شخصی روی صندلی نشسته بدوش این بیچارگان سواری می‌کنند، اغلب دخترها را می‌فروشنند، پیره‌زنها پرورش داده به فاحشه‌گری مشغولشان می‌دارد و فطرتاً با این حال درست اعمالند حتی فلاں دختر اگر یک قران فوق العاده عایدش شود به مالکش می‌دهد و ابدأ طمع

نمیکند. معاملات تجاری چین تماماً در قول و کلمه است آنچه بگوید بعینه همان می‌کند مثلاً می‌فروشد فلان مقدار نمونه را معادل صدهزار تومان به شهر دیگر حمل می‌کند بدون هیچگونه کم و زیاد و ابداً تقلب ندارند و خیلی زود باورند به عکس ژاپونیها که متقلب و بدمعاملتند.

از بمبئی هرکسی که بطرفی عازم باشد چند نفر دکتر به کشتی آمده آحاد و افراد عملجات را با مسافرین یکایک رسیدگی می‌کنند هرگاه کسی علامت تبی هم داشته باشد از کشتی خارج و به ساحل می‌فرستند بعد از آنکه معین شد احدي در آن کشتی ناخوش نیست آنوقت کشتی عازم می‌شود. قبل از اینکه وارد بمبئی شویم معروف بوده بعلاوه طاعون و با هم در بمبئی موجود است پس از آنکه سه روز در بمبئی ماندیم چیزی ندیده و نشنیده و نفهمیدم، همان جمعیت قدیم و همان اشخاصی که چند سال قبل دیده شده بود بجای خودشان بهمان ایاب و ذهاب هستند باقی بودند. گویا اغلب هندیهای بی‌جسم و جان از فرط گرسنگی و واهمه می‌مردند. اسبابی که حکومت فراهم آورده است اکثر باعث هلاکت این مردم شده است، مثلاً در یک کارخانه اگر شخصی تب بکند فوراً او را به مریضخانه می‌برند خانه و اثاثالبیت او را کاملاً آتش می‌زند و همین اسباب وحشت مردم می‌شد و اکثر جاها بسبب کار و ترقی خودشان هیچ وقت لفظ طاعون را نمی‌گذارند منسون بشود، چنانچه عریضه بدولت داده‌اند که وبا و طاعون از بمبئی خارج نخواهد شد مگر آنکه تمام شهر را آتش بزنند و شهری از نو بسازند و چندین کروز خسارت آن را معین

کرده‌اند وقتی که از بمبئی وارد کراچی شدیم عمله‌جات پلیس داخل کشتی شده اشخاصیکه به کراچی پیاده می‌شدند بجز انگلیس‌ها سایرین را به قرانتین می‌بردند و یک هفته نگاه می‌داشتند، انگلیس‌هائی که در هند هستند به نوعی کبر و غرور دارند که فرعون به پایشان نمی‌رسد، سبب این استکه هر انگلیسی به هند یا ایران آمد دیگر میل نمی‌کند مراجعت به لندن نماید خودشان را مثل چوپان نسبت به گله گوسفند می‌بینند. تحریراً فی لیل پنجشنبه چهارم شهر رمضان المبارک سنہ ۱۲۱۵ هجری.

«پایان،



شرکت مولفان و ترجمه‌ایران

نخستین اثر تحقیقی خود را تقدیم می‌کند.

تاریخ نهضتها فکری ایرانیان

از کهن ترین زمان تاریخی تا پایان قرن سوم هجری

«از زرتشت تارازی»

مالیف :

عبدالرفیع حقیقت (رفع)

در این کتاب علل تشكیل و سقوط دولتها و سبب ظهور مخالفان حکومت‌ها و بوجود آمدن مذهب‌ها و آئین‌های مختلف از قبیل : مذهب مهر - زرتشت - یهود - مسیح - مانی - مزدک تادین اسلام و همچنین انگیزه پیدایش فرقه‌های شعویه - معترله - قرامنه - باطنیه - زیدیه - راوندیه - مسلمیه - شیعه - خرمیه - صوفیه وغیر اینها و تأثیر افکار و عقاید مقابل ایرانیان در فرقه‌های اسلامی و جلوه‌های سیاسی و فرهنگی و هنری و دینی شخصیت‌ها و خاندانهای بزرگ ایرانی در مقابل با یکانگان و ایجاد راه حل‌های مختلف فکری و سیاسی آنان باشیوه خاص علمی و تحقیقی برای نخستین بار در ایران مورد بررسی واستنتاج عمیق و دقیق قرار گرفته است .

محل فروش: کلیه شعبه‌های مؤسسه انتشارات امیرکبیر و انتشارات توکا و چاپار در تهران و شهرستانها. دفتر مرکزی شرکت: تهران - ونک - خیابان آفتاب شماره ۲۱ تلفن: ۰۶۸۴۹۱۰ - ۰۶۸۸۰۰۴



سلسله اعشارات

شرکت مؤلفان و ترجمه‌ان ایران

- ۱ تاریخ نهضت‌های فکری ایرانیان (از زرتشت تا رازی) تالیف: عبدالرفیع حقیقت (رفعی) در ۵۲۰ صفحه به قطع وزیری
- ۲ آدمک حصیری. شاهکار آناتول فرانسی ترجمه: مهندس ناصح ناطق در ۲۴۰ صفحه
- ۳ سپیده. اثر منقول دکتر علی صدارت (نسیم) در ۲۷۵ صفحه
- ۴ مزدآپرستی در ایران قدیم. تالیف: کریستن سن دانمارکی، ترجمه: دکتر ذبیح‌الله صفا در ۱۸۴ صفحه به قطع وزیری
- ۵ آنچه باید هر دختر جوان بداند. تالیف: ماری وودآلن ترجمه و نگارش دکتر نصرت‌الله کاسمی در ۲۴۸ صفحه
- ۶ آنچه باید هر زن شوهردار بداند. تالیف: دکتر آندره آرتوس، ترجمه و نگارش: دکتر نصرت‌الله کاسمی در ۱۸۰ صفحه
- ۷ قصه‌ما بسر رسید. نگارش: سید محمدعلی جمالزاده در ۳۴۸ صفحه به قطع وزیری
- ۸ تاریخ نهضت‌های فکری ایرانیان (از ظهور رودکی تا شهادت سهروردی) تالیف عبدالرفیع حقیقت (رفعی) در ۹۲۸ صفحه به قطع وزیری
- ۹ سفرنامه ابراهیم صحاف‌باشی طهرانی. به‌اهتمام: محمد مشیری
- ۱۰ دیوان البستان نظام قاری. به‌اهتمام: محمد مشیری (زیر چاپ)
- ۱۱ دیالکتیک طبیعت و تاریخ: نگارش دکتر انور خامه‌ای در ۱۶۸ صفحه به قطع وزیری
- ۱۲ چهل مجلس شیخ علاء‌الدوله سمنانی به‌تحریر امیراقبال سیستانی به‌اهتمام عبدالرفیع حقیقت (رفعی) (زیر چاپ)
- ۱۳ فرهنگ معارف اسلامی (در چهار مجلد) تالیف دکتر سید جعفر سجادی (زیر چاپ)
- ۱۴ احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم تالیف: محمد بن احمد مقدسی بشاری ترجمه دکتر علی نقی منزوی (زیر چاپ)